

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ولایت اسلامی

محمد علی عطاریہ

سرشناسه: عطاریه، محمد علی
عنوان و نام پدیدآور: ولایت اسلامی / مؤلف: محمدعلی عطاریه
مشخصات نشر: قم، میراث ماندگار، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۱۰۸ ص.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: ولایت اسلامی - دیدگاه‌ها
موضوع: انقلاب ایران - تجزیه و تحلیل
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۱۵۵۹۸/م۱۶/۴۸۷ BP
رده بندی دیویی: ۴۶/۴۸۲
شماره کتابشناسی ملی: ۶۳۵۸۸۹۶

نام کتاب: ولایت اسلامی

مؤلف: محمد علی عطاریه

ناشر: میراث ماندگار

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپخانه: باران

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۱۴-۴۶۶-۸

انتشارات میراث ماندگار تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۳۶۵

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

- مقدمه ۱۰
- نیاز انسان به بینش فکری ۱۲
- نشانه های یک بینش خوب ۱۳
۱. عاقلانه و سازگار با اندیشه باشد ۱۴
۲. به زندگی نشاط ببخشد ۱۵
۳. نگاه انسانی و هدفمند به زندگی بدهد ۱۵
۴. غیرت بخشی نسبت به هدف زندگی ۱۵
۵. زنده نگهداشتن انسانیت ۱۶
- انسان چیست؟ ۱۸
- دو نظریه کلی در تعریف انسان ۱۸
- تعریف تجربی از انسان ۱۹
- تعریف اسلام از انسان ۲۰
- چرا محبت به خدا؟ ۲۱
- آیا اصلا نیازی به حکومت هست؟ ۲۴
- نظریه مخالفان تشکیل نظام سیاسی ۲۴
- نظریه موافقان تشکیل نظام سیاسی ۲۷
- نظریه‌ی دانشمندان متأخر ۲۸
- نیازهای اجتماع ۲۹

نیازهای عمومی ۳۰

۱. امنیت: ۳۰

۲. وضع قانون: ۳۱

۳. قضاوت و رفع خصومت: ۳۱

۴. ارتباطات: ۳۱

۵. آموزش: ۳۱

۶. فرهنگ و هنر: ۳۲

۷. راه: ۳۲

۸. بازرگانی: ۳۲

۹. بهداشت: ۳۳

پرورش اصلی ترین نیاز بشر ۳۳

حق چیست؟ ۳۴

چند نمونه از سلب آسایش ۳۷

حکومت اسلامی چگونه حکومتی است؟ ۴۰

مفهوم نظام و سیاست ۴۱

انواع نظام در حکومت‌های فعلی جهان ۴۳

وظیفه‌ی نظام سیاسی اسلامی ۴۳

حکم عقل به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ۴۴

قاعده‌ی لطف بر اساس حق انسانیت ۴۴

حکمت الهی با توجه به حق انسانیت ۴۵

دلایل عقلی غیرمحض بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ۴۵

ماهیت احکام اسلام ۴۵

نهی از رجوع به طاغوت ۴۶

نظام سیاسی در منابع اسلامی..... ۴۷

ضرورت تشکیل نظام اسلامی در قرآن..... ۴۸

بررسی روایات منع از تشکیل نظام سیاسی در زمان غیبت..... ۴۹

حق حاکمیت..... ۵۲

۱. حاکمیت حق طبیعی است..... ۵۲

۲. حق مردم [دموکراسی]..... ۵۳

۳. حق الهی..... ۵۵

نظریه‌ی اهل تسنن..... ۵۶

نظریه تشیع..... ۵۶

ولایت اسلامی..... ۵۷

مفهوم واژه‌ی ولایت در اسلام..... ۵۷

انتخاب یا انتصاب؟!..... ۵۹

اصالت، وکالت، ولایت..... ۵۹

علت تفاوت در نظریه..... ۶۱

دلایل ولایت اسلامی..... ۶۳

دلایل عقلی..... ۶۳

دلایل عقلی غیرمحض..... ۶۵

نظریه‌ی انتصاب مردمی..... ۶۶

نظریه‌ی انتصاب الهی..... ۶۷

پیامدهای التزام به نظریه‌ی انتصاب مردم یا انتصاب الهی..... ۶۸

ولیّ فقیه منتصب مردم..... ۶۸

ولیّ فقیه انتصاب الهی..... ۶۹

مشترکات دو نظریه..... ۷۱

- شرایط ولیّ اسلامی ۷۳
- نظریه انتصاب مردم ۷۳
- نظریه انتصاب الهی ۷۳
- شروط عام ۷۳
- نبود شرط فقاہت در نظریه‌ی انتصاب الهی ۷۴
- چند سوال ۷۵
- فقیه هدایت کننده‌ی جامعه و شاه حاکم آن باشد ۷۵
- چرا از بین اینهمه متخصص فقط فقیه می‌تواند و باید حاکم باشد و دیگر متخصصان نه؟! ۷۶
- چه اصراری در برقراری حکومت شیعی هست؟ ۷۸
- نظریه‌ی سکولاریزم جدائی دین از سیاست ۷۹
- ادله‌ی سکولاریسم بر لزوم جدائی دین از سیاست ۸۰
- نقد ادله‌ی سکولاریسم ۸۰
- حمله‌ی اعراب و اسلام زدایی از ایران ۸۵
- علت مخالفت با تشکیل حکومت اسلامی ۸۷
- پیامبر ان الهی ﷺ ۸۹
- معصومین علیهم السلام ۹۰
- فقها و علمای اسلام ۹۱
- شهید مدرس ۹۱
- میرزای شیرازی ۹۲
- امام خمینی رحمه الله ۹۲
- امام خامنه‌ای مد ظله ۹۴
- ولایت مطلقه ۹۵

- ۹۷..... پذیرش ولایت اسلامی، پذیرش دیکتاتوری
- ۹۷..... معصومین علیهم السلام و مقابله با دیکتاتوری**
- ۹۷..... حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- ۹۸..... حکومت امام علی علیه السلام
- ۹۸..... حکومت امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۱۰۰..... رهبران انقلاب اسلامی ایران و مقابله با دیکتاتوری**
- ۱۰۰..... حکومت امام خمینی رحمته الله علیه
- ۱۰۱..... حکومت امام خامنه‌ای دامت الله تاجه
- ۱۰۴..... خط قرمز در مسامحه
- ۱۰۶..... علت حمایت جمهوری اسلامی از کشورهای دیگر**
- ۱۰۸..... فهرست منابع:**

مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران نویدبخش زمینه‌سازی اقتدار اسلام اصیل و گسترش تفکر اسلام ناب در عرصه‌های مختلف جوامع امروزی است که در سطح ملی، ترسیم‌کننده‌ی حیات سیاسی ایرانیان و در سطح فرا ملی تبیین‌کننده‌ی ضرورت اعاده‌ی هویت و عزت اسلامی می‌باشد؛

از طرفی در مسیر ترسیم و تبیین حیات سیاسی تمدن اسلامی سوالات متعددی پیش‌روی محققین قرار گرفته که تا قبل از انقلاب اسلامی ایران عالمان دینی بصورت جدی با آنها مواجه نشده بودند بر همین اساس زمینه‌ی ارائه‌ی پاسخ‌های شیطنت‌آمیز در عرصه‌ی ملی و بین‌الملل توسط مخالفان جریان اسلامی و حتی برخی عالمان مسلمان، بیکار ننشسته و سوالات را به شبهه تبدیل نموده و در افکار عمومی منتشر نموده‌اند تا حدی که زمینه‌ی مخالفت عده‌ای از مسلمانان و انحراف برخی عالمان دینی با تشکیل حکومت اسلامی و اساسی‌ترین مسئله‌ی اسلامی یعنی **ولایت** نیز پدید آمد.

شکی نیست که پاسخگویی و تبیین تمام پرسش‌های مرتبط با موضوع حکومت اسلامی و رمزگشایی از شبهات مطرح در این زمینه، نیازمند نوشتاری مفصل و چه بسا زمانی طولانی برای گفتگوی حضوری می‌باشد، بنابراین در نوشتار حاضر سعی شده با ارائه‌ی ساده و مستند متون نظریات موجود، با توجه به نفی هرگونه سوگیری یعنی بدون قضاوت به این پرسش‌ها و شبهات پرداخته تا

حقیقت را کاملاً منصفانه بر پرده‌ی ذهن حقیقت‌جوی مخاطبان به نمایش بگذارد.

ویژگی بعدی متن حاضر که بسیار مورد تاکید نویسنده می‌باشد، منطقی‌یابی سخنان نظریه‌پردازان است، به این بیان که نظام منطقی سخنان نظریه‌پردازان را کشف نموده و بر اساس آن نظام، پیامدهای قائل شدن به آن نظریه مطرح می‌شود؛

این امر کمک شایانی به ایجاد تفکر نظام‌مند برای مخاطب در موضوع حاضر خواهد نمود، به این بیان که مخاطب پس از مطالعه‌ی منظم این کتاب می‌تواند به شبهات مرتبط با بحث ولایت و حکومت اسلامی پاسخ صحیح ارائه نماید. و در پایان جادارد از همه‌ی عزیزانی که در مراحل مختلف تهیه و تدوین، ویراستاری و اصلاح متن، طراحی جلد و زمینه‌های دیگر اینجانب را یاری نمودند تشکر کنم؛ همچنین شکی نیست که نقد سازنده‌ی شما بر اتقان متن حاضر خواهد افزود، منتظر فرمایشات شما خواننده‌ی گرامی هستم.

محمدعلی عطاریه

پیام رسان‌ها @attarieh

attarieh@gmail.com

۰۹۱۱-۲۱۵-۹۴۸۶

نیاز انسان به بینش فکری

همه‌ی انسان‌های زنده [اگرچه مجنون باشند] بر اساس یک بینش فکری رفتار می‌کند، بینش فکری یعنی نوع سیستم تفکر انسان نسبت به اطراف، بنابراین در زندگی انسان گریزی از بینش فکری نیست.

نکته‌ی قابل توجه این است که انسان در انتخاب بینش فکری خود آزاد است به حدی که از نظر دین اسلام حتی پیامبران آسمانی هم اجازه ندارند مکتب خود را بر کسی تحمیل نمایند،^۱ برهمن اساس برخی انسانها سراغ مکتب دینی و الهی می‌روند و برخی دیگر در پی مکتب غیر دینی، به هر حال انسان در انتخاب دیندار بودن و یا بی‌دینی آزاد است،^۲ اما نباید فراموش کرد این آزادی در حد تکوین است یعنی مسئولیت انسانیت را از انسان سلب نمی‌کند بنابراین در متون دینی نتیجه‌ی مسیر ایمان و بی‌ایمانی بیان شده تا مسیر رشد که حق انسان است را به روشنی برای آدمیان بیان کرده باشد.^۳

مهمترین رسالت بینش‌های فکری این هست که خواه و ناخواه نوعی نگاه مخصوص، نسبت به هستی^۴ به انسان القاء می‌کنند و این نوع نگاه است که

۱. انعام، آیه‌ی ۳۵.

۲. بقره، آیه‌ی ۲۵۶.

۳. جن، آیه‌ی ۲: يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا.

۴. جهان‌بینی.

حتی در مسائل جزئی زندگی انسان نیز تاثیر مستقیم دارد؛ از آنجاکه نوع بینش فکری در زندگی ما تأثیر مستقیم دارد ما حق داریم مکتب فکری را مورد سوال قرار دهیم و به هر مکتبی که ادعا کرد «برایت وظایف، مقررات و برنامه دارم شما بیایید اینها را بگیرید و پیروی کنید» بگوئیم: برای چه؟ آخرش که چه؟ و سوالات دیگر، اگرچه این مکتب فکری، اسلام باشد.

به هر تقدیر اگر تاکنون با بینش فکری خود سخن نگفتیم و او را به چالش نکشیدیم ارزشش را دارد برای یکبار هم که شده از او دعوت کنیم و سوالات خود را بر اساس اندیشه و منطق از او پرسیم تا دچار خسارت نشویم.

نشانه های یک بینش خوب

نشانه‌های یک بینش فکری خوب را نمی‌شود از ادعاهای همان بینش فکری فهمید بلکه باید بر اساس عقل متعادل شناسایی کرد، یعنی نمی‌شود بینش فکری‌ای به اسم اسلام بگوید من بینش خوبی هستم و زمانیکه از او می‌پرسیم نشانه‌های خوب بودند چیست؟ بگوید «چون خودم می‌گویم»، در غیر اسلام هم همینطور، بینش فکری غیر اسلامی هم اجازه ندارد بگوید «من خوبم، چون من می‌گویم»، بلکه باید ببینیم عقلمان چه می‌گوید؛ عقل ابزاری است که در مقدمات اولیه‌اش نیاز به هیچ استدلالی نیست و این مقدمات اولیه‌ی عقلی یا بدیهیات، مسائلی هست که حتی یک کودک عاقل نیز به اندازه‌ی خودش می‌تواند تشخیص بدهد و نیاز به هیچ سطح دانش حوزوی و دانشگاهی ندارد. بر همین اساس در ادامه نشانه‌های یک مکتب خوب را بر اساس عقل ساده‌ی خودمانی بررسی می‌کنیم؛

۱. عاقلانه و سازگار با اندیشه باشد

یکی از خواص مهم برای یک جهان بینی این است که نوع ارزیابی اش در مورد هستی، و شناخت انسان، قابل استدلال منطقی باشد یعنی به تمام ابعاد زندگی انسان پردازد، مکتبی که فقط به بعد اقتصادی پردازد و یا فقط به بعد اعتقادی پردازد و یا ابعاد دیگر بصورت جداگانه، این مکتب عاقلانه نیست. مکتب تک بُعدی از طرفی ادعا می کند برای تو سیستم فکری دارم و از طرفی وقتی می گوئیم مثلاً برای بعد اجتماعی-سیاسی زندگی ام چه برنامه ای داری می گوید به من ربطی ندارد!

اساساً بینش فکری زمانی بینش فکری است که بتواند تمام ابعاد زندگی را پوشش دهد، چون در نشانه ی بعدی خواهیم گفت، خاصیت یک مکتب نشاط آوری هست، زمانی نشاط بر زندگی حاکم می شود که تمامی قطعات زندگی، اعم از قطعه ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اعتقادی، اقتصادی و دیگر قطعات زندگی، مسئولیت خود را درست انجام دهند؛ چطور می شود یک مکتب به انسان نشاط بدهد ولی از تمام ابعاد زندگی انسان اطلاع نداشته باشد؟! نباید فراموش کرد که نشاط نتیجه ی یک همخوانی فکری است. عدم جامعیت بر ابعاد مختلف زندگی انسان، مشکلی است که در برخی مکاتب به اصطلاح آسمانی مثل مسیحیت نیز به وضوح به چشم می خورد؛^۱

۱. در مناظره ای با کشیش باغبانی [از کشیش های اهل سوئد] با موضوع کارآمدی اسلام یا مسیحیت در جامعه ی امروز، وقتی به مسئله ی مدیریت اجتماعی زندگی مسیحیان رسیدیم اظهار داشت که مسیحیت به سیاست کاری ندارد و فقط برای زندگی فردی مسیحیان برنامه می دهد. [البته در مسیحیت اصیل این حرف وجود ندارد همانطور که حضرت عیسی علیه السلام برای مقابله با مشرکان قیام نمود].

۲. به زندگی نشاط ببخشید

در نشانه‌ی اول گفتیم جامعیت یکی از شیوه‌های نشاط بخشی به زندگی است اما تنها راه برای ایجاد زندگی با نشاط این نیست بلکه معنا و مفهوم داشتن زندگی نیز یکی دیگر از عوامل مهم در نشاط بخشی زندگی انسان است، بنابراین می‌شود گفت خصوصیت دیگر جهان‌بینی خوب، این است که بتواند به زندگی معنا و مفهوم ببخشد یعنی انسان را از پوچی و هیچ‌انگاری نجات بدهد و در یک کلام بتواند کسالت را از زندگی برچیده و تحرک را به انسان هدیه کند.^۱

۳. نگاه انسانی و هدفمند به زندگی بدهد

خصوصیت سوم یک بینش خوب، آرمان‌سازی است، یعنی یک هدف مهمتر از اهداف طبیعی^۲، برای انسان بسازد؛ بینش باید به زندگی انسان یک هدف انسانی بدهد و اگر انسان را در حد موجودات دیگر طبیعت نگهدارد برای صاحب آن بینش خرساز و خسارت‌آور خواهد بود، چرا که از تمام نیروی انسان استفاده نشده و این یعنی معطل کردن بخش مهمی از سرمایه.

۴. غیرت بخشی نسبت به هدف زندگی

یک بینش فکری صحیح باید بتواند اهمیت «هدف مهم زندگی» که معرفی کرده را برای ما تبیین سازد، در مسیر زندگی انسان دام‌های مختلفی وجود دارد که اگر فرد نسبت به هدف تعیین شده توسط مکتبش، غیرت نداشته باشد در

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر پیرامون تفاوت نشاط و شادی، عوامل موثر بر نشاط‌طلبی و ... می‌توانید به کتاب

«عوامل نشاط» اثر همین نویسنده، مراجعه کنید.

۲. منظور از اهداف طبیعی، خوراک، پوشاک و مسکن می‌باشد.

مسیر زندگی دست‌خوش فریب زرق و برق‌های اهداف کم‌اهمیت و ابتدائی و یا ملالت و خستگی موجود در هدف اصلی می‌گردد.

شخصی در مصر برای رسیدن به عباسیه شتری اجاره کرد، سوار شتر شد و صاحب شتر افسار شتر را گرفت و این مسافر را به سوی مقصد می‌برد. صاحب شتر که از وضع مالی مسافر خود حسادت می‌برد، خیلی به مسافر متلک می‌گفت، یک نفر از راه رسید و دید که بنده خدایی که سوار شتر است و پشت‌سر هم فحش می‌شنود. به مسافر گفت: اهل کجائی؟ مسافر گفت اهل عباسیه؛ گفت: عرب هستی؟! گفت: می‌دانی که چه چیزهایی به تو می‌گویند؟ گفت: بله به من فحش می‌دهد. گفت: خُب پس، بیا پایین و به او بگو، پدرت است، مادرت است جدّ و آبائت است!!! چرا ساکتی!؟

گفت: این جاده‌ای که مرا می‌برد، کدام جاده است؟ گفت: جاده عباسیه. گفت: اگر من را به عباسیه می‌رساند، بگذار هر چه می‌خواهد، فحش بدهد.^۱ اگرچه این مسافر برای رسیدن به هدفش فحش می‌شنید ولی نسبت به هدفش چنان ایمان و غیرت داشت که عابر تصور کرد او زبان فحش دهنده را نمی‌داند...

۵. زنده نگهداشتن انسانیت

آخرین ویژگی یک اندیشه‌ی سالم این است که بتواند انسانیتِ انسان^۲ را زنده نگهداشته و به آن پیشرفت دهد نه آنکه در یک حدّ معینی آن را ساکن نگاه‌دارد، مثلاً یک مکتب باید بتواند این روحیه را برای انسان حفظ کند که در وجود

۱. حکایات شنیدنی، عبدالله امامی، ص ۱۳۵.

۲. در مبحث اصلی‌ترین نیاز انسان در مورد انسانیت بیشتر سخن خواهیم گفت.

خودش نسبت به خودش، خانواده‌اش، جامعه‌اش و همه‌ی انسان‌های جهان چه در مرزهای دیگر جغرافیائی و چه در مرزهای دیگر زمانی، احساس تعهد داشته باشد، یعنی طوری بشود که به قول شاعر شهیر ایران‌زمین:

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

نه اینکه شعار «به من چه!» و بی‌تفاوتی را سرلوحه‌ی زندگی خود کند و در موارد مختلف به همین شعار عمل کند.

به هر تقدیر به نظر شخص شما خواننده‌ی منصف، بدون در نظر گرفتن دین و مسلک‌تان، آیا می‌شود مکتبی در جهان باشد و یکی از این موارد پنج‌گانه [عقلانیت، نشاط بخشی، هدف بخشی، غیرتمندی به هدف، زنده نگه‌داشتن

انسانیت] را نداشته باشد و در عین حال بگوئیم برای انسان مفید است؟

در ادامه به مقتضا و تناسب مباحث، به این پنج مورد اشاره خواهیم داشت، که ببینیم واقعاً کدام مکتب برای زندگی ما مناسب است؟! مطمئن باشید بنده سعی ندارم بگویم اسلام خوب است و بی‌ایید مسلمان باشیم و ... چون شرط اساسی اسلام ایمان است که باید توسط خود شما یعنی با منطق و محبت پذیرفته شود و بر کسی پوشیده نیست که محبت اجبار بردار نیست.

انسان چیست؟

قبل از آنکه وارد هر بحثی با موضوع انسان شویم شایسته هست بدانیم اصلاً این انسان چیست؟! بعد وارد این مرحله خواهیم شد که کدام سیستم و فرمول زندگی با این انسان سازگار است تا پس از ارزیابی، بهترین فرمول زندگی را به او عرضه کنیم.

اینکه «انسان چیست؟»، به جهان بینی و روانشناسی هر فیلسوف بازمی‌گردد، به این معنی که اگر یک فیلسوف مادی بود یا به انسان از لحاظ امور مادی توجه می‌کرد، طبعاً انسان را یک موجود متمدن، سرکش و به دنبال هرج و مرج معرفی می‌کند،^۱ و اگر فیلسوفی انسان را از جنبه‌ی معنوی و ملکوتی نگاه کرد انسان را خدا می‌داند.^۲

بنابراین نوع نگاه به انسان در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با او یقیناً تاثیرگذار است و اساساً در پیدایش یک مکتب یا سیستم فکری نقش مستقیم دارد و به گرایش‌های انسان، جهت می‌دهد.

دو نظریه کلی در تعریف انسان

اگرچه در تعریف انسان نظریه‌های متعددی وجود دارد ولی بصورت کلی می‌توانیم تمام آنها را به دو گروه تقسیم کنیم:

۱. توماس هابز: انسان برای انسان، گرگ است. Human is wolf for human.

۲. باروچ اسپینوزا: انسان برای انسان، خداست. Human is God for Human.

تعریف تجربی از انسان

در نگاه غیر دینی اساساً انسان یک موجود طبیعی^۱ و فیزیولوژیک است و فرقی با موجودات دیگر ندارد مگر آنکه یک درک بیشتری دارد،^۲ این نوع نگاه موجب گسترش فرضیه‌ی **زنجیره‌ی عظیم هستی**^۳ که ریشه‌ی یونانی داشت گردید. متأسفانه این نوع نگاه از کانال فلسفه یونان، وارد متون اسلامی نیز شد^۴ که امروزه نیز برخی معتقدند، انسان حیوان ناطق است که در توجیه واژه‌ی ناطق کار را خراب‌تر نموده، می‌گویند منظور از نطق اندیشه است^۵ نه سخن گفتن، یعنی انسان حیوان اندیشمند است، این تعریف دقیقاً همان تعریفی است که می‌گوید «**انسان حیوانی است که می‌اندیشد**»، همانطور که می‌دانید نهایت افق تعریف شده برای انسان مطابق این تعریف، حیوانیت است.

طبیعتاً اگر با این نگاه وارد زندگی شویم هدف نهایی از زندگی باید یک هدف هم‌سنخ با طبیعت باشد، یعنی خوردن، انباشتن و پوساندن که نهایت این زندگی مرگ است، مطابق این نگاه پس از مرگ هیچ چیزی وجود ندارد، نه حسابی و نه کتابی، اساساً در این نگاه انسان هیچ تعهدی به کسی ندارد.

در نتیجه این نوع نگاه دستاوردی جز ناامیدی و یأس نخواهد داشت، دستاوردی که امروزه به وضوح دامنگیر جوامع اسلامی نیز شده است، دست‌آوردی که دانشمندان غربی برای مقابله با آن از معنویت درمانی کمک

۱. منسوب به طبیعت.

۲. انسان حیوانی است که می‌اندیشد.

۳. Terminology .

۴. مجموعه آثاراستادشهیدمطهری، ج ۲، ص ۲۵: «انسان، نوعی حیوان است».

۵. می‌گویند: اگر انسان استعداد ادراک کلیات را نمی‌داشت نمی‌توانست حرف بزند، بنابراین منظور از سخنگو بودن همان متفکر بودن است.

خواسته‌اند دانشمندان تجربی امروزه می‌گویند: اگرچه دین آفینون توده‌هاست^۱ ولی بهترین دارو برای درمان بی‌نشاطی زندگی نیز هست! این خلاصه‌ای از نگاه و دست‌آورد تجربه‌ی انسان نسبت به شناخت انسان بود.^۲

تعریف اسلام از انسان

از نگاه اسلام، انسان، بشری است که قابلیت شدن دارد، یعنی در ابتدا هیچ نمی‌داند^۳ و یک قابلیت دارد که او را از سایر موجودات متمایز می‌کند و آن توان کامل شدن هست،^۴ بنابراین از نظر اسلام انسان همانگونه که می‌تواند تلاش کند تا نورانی شود، همانگونه نیز می‌تواند کاری کند تا ظلمانی و تاریک شود.^۵

از نظر اسلام انسان یک موجود فیزیولوژیک و طبیعی صرف نیست بلکه «انسان موجودی مرکب از عقل^۶ و عشق (شهوت) است،^۷ که با اختیار خود زمام امور را به عقل می‌دهد» یعنی می‌تواند زمام امور را به هر کدام از این شهوت و عقل بدهد اما چون می‌داند نتیجه‌ی واگذاری زمام امور به شهوت، اسارت عقل است^۸ که صاحب شهوت را از انسانیت دور می‌گرداند، عقل را به

۱. کارل مارکس: «Die Religion ... ist das Opium des Volkes»

۲. کسی که خودش بخواد خودش را بشناسد، طبیعی است که بیش از قد خودش را نخواهد دید بنابراین باید از دیگری کمک بگیرد، غرب در میان این‌همه «دیگری» رفتند سراغ آزمایشگاه، ولی دین می‌گوید از خدا کمک بگیر و به آزمایشگاه برو راه را ببیما.

۳. نحل، آیه‌ی ۷۸.

۴. ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۲۲۲.

۵. در مبحث اصلی‌ترین نیاز انسان، به این معنا بیشتر می‌پردازیم.

۶. شأن عقل نظری از عقل عملی کاملاً از هم متفاوت است، اما انسان موجودی است که در هر دو شأن عقل، عقل را امیر بداند و امیر بگرداند، چه در میدان عقل نظر [دقائق العقول] و چه در میدان عقل عمل [ما عبد به الرحمن].

۷. اصول کافی، ج ۱، فصل ۱، جنود عقل و جهل.

۸. غرر الحکم و درر الحکم، فصل ۶۳، ح ۳.

عنوان امیر حمایت می‌کند و نتیجه‌ی این حمایت زعامتِ قدرتمندانه‌ی عقل است که حتی به اداره‌ی امور عشق نیز می‌پردازد^۱ برای همین انسان عاقل تنها عاشقِ اموری می‌شود که زمامدار، یعنی عقل بپذیرد، در نتیجه در زندگی دچار خسارت نشده^۲ و سود می‌برد.^۳

بر همین اساس در قرآن یکی از مهمترین مشخصه‌های انسان، محبتِ عاقلانه است تا حدی خدای اسلام محبت به انسان کامل را به عنوان پاداش رسالت نبی ﷺ معرفی کرده است؛^۴

انسان کامل نیز انسانی است که بر اساس محبت الهی به زندگی خود رنگ رفتار می‌بخشد؛^۵

چرا محبت به خدا؟

همانگونه که در تعریف انسان گفته شد، انسان موجودی مرکب از تضادِ عقل و دل است، بنابراین همواره در طول زندگی حتی در امور روزمره با انتخابات متضاد دست و پنجه نرم می‌کند دلش می‌گوید گرسنگی دیگران به تو چه ارتباطی دارد اگر خدا می‌خواست به او نیز عطا می‌نمود،^۶ عقلش می‌گوید: «خدا

۱. همانگونه که انسان اسیر شده از میدان نبرد اموری دارد که باید پاسخ داده شود، عشق اسیر شده نیز اموری دارد که باید پاسخ داده شود، وقتی عقل زعیم و حاکم شد، رسیدگی به امور عشق نیز عاقلانه می‌شود یعنی عاشق هرکسی و هر چیزی نمی‌شود و محبت را سفیهانه مصرف نمی‌کند.

۲. العصر، آیه‌ی ۲.

۳. مسندالإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، کتاب الآداب و المواعظ، ص ۳۰۲، ح ۴۴.

۴. آل عمران، آیه‌ی ۳۱ / شوری، آیه‌ی ۲۳.

۵. بقره، آیه‌ی ۱۷۷ / انسان، آیه‌ی ۸.

۶. یاسین، آیه‌ی ۴۷.

تو را مأمور رساندن همان عطا کرده»^۱ و این تعارضات در عرصه‌های مختلف فردی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و دیگر مراحل و عرصه‌ها همواره وجود دارد که انتخاب را برای انسان سخت می‌سازد، «محبت به خدا» حمایتگری است که در انتخاب گزینه‌های عاقلانه انسان را یاری و نسبت به منتخب، «اطمینان و ایمان و محبت» می‌بخشد تا انسان از سختی تعارضات و تناقضات درون، نه تنها ملول نگشته و به ستوه نیاید بلکه عاقلانه و با شخصیتی سالم، از مشکلات پیش آمده لذت^۲ هم ببرد.^۳

شاید با یک مثال، سختی لذت بخش را بهتر بتوانیم درک کنیم، شاید اگر بگویم مثل بیماری که تلخی دارو که نتیجه‌ی سلامتی را به ارمغان می‌آورد، مخاطب بگوید مثال جالبی نیست، بنابراین می‌گویم مثل کسیکه از یک قله‌ی سنگی خطرناک بالا می‌رود و پس از فتح، نفس نفس زنان، توأم با عرق‌های خشک نکرده، خم می‌شود و دست به زانوها گذاشته می‌گوید چه لذتی دارد! علت این لذت بردن، همان غیرت به هدف و عشق فعالیت است که سختی مسیر را لذت بخش می‌کند؛ در این زمینه مثال‌های فراوانی وجود دارد؛ بطور خلاصه می‌توانیم بگوئیم علاقه افراد به هدف و اطمینان به مسیر باعث می‌شود از تمام صدر و ذیل و ساقه‌ی زندگی [مثل مقاومت در مقابل بیماری، دشمن و اینگونه موارد] لذت ببریم.^۴

بنابراین از نظر اسلام، انسان موجودی است که مرکب از عقل و شهوت بوده

۱. بقره، آیه‌ی ۳.

۲. الشرح، آیه‌ی ۵ و ۶.

۳. در مبحث سلب آسایش به نمونه‌هایی از سختی‌های لذت بخش اشاره می‌شود.

۴. نقش دین این است که با بیان حقایق افعال و افکار برای انسان محبت یا بغض ایجاد کند، در بخش چند نمونه از سلب آسایش، بیشتر به این موضوع می‌پردازیم.

و همیشه بین عقل و شهوت جنگ هست مگر اینکه شهوت و دلخواه را اسیر عقل کنیم در این صورت است که راه گم نمی‌شود^۱ و جنگ پایان می‌یابد و نشاط بر زندگی حاکم می‌شود و الا اگر عقل را اسیر، و شهوت را امیر کنیم، آتش این جنگ هرگز خاموش نشده و ستون‌های انسانیت را سوزانده و او را از طبقه‌ی انسانیت به طبقه‌ی حیوانات،^۲ و گاهی نیز پائین‌تر به مقام سنگ‌دلی می‌کشاند،^۳ تا آنکه زندگی انسان را به آتش بکشاند.^۴

بنابراین مطابق تعریف‌هایی که تا کنون گفته شد، پرواضح است که بینش مکاتب مختلف در برنامه‌هایی که ارائه می‌کنند تاثیرگذار خواهد بود، یعنی اگر تعریف ما از انسان این بود که «انسان یک موجود طبیعی و فیزیولوژیک است» یک نوع لیست برای برنامه‌های زندگی انسان پیشنهاد می‌کنیم و اگر تعریف ما از انسان این بود که «انسان یک موجودی مرکب از طبیعت (شهوت) و انسانیت (عقل) است که عقل محور زندگی می‌کند» لیست دیگری برای زندگی‌اش پیشنهاد خواهیم کرد.

بر اساس همین نگاه‌های متفاوت در شناخت انسان است که برخی قائل شدند انسان نیاز به حکومت ندارد و برخی نیز قائل شدند که انسان باید حکومت داشته باشد. در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۱.

۲. اعراف، آیه‌ی ۱۷۹ / فرقان، آیه‌ی ۴۴.

۳. بقره، آیه‌ی ۷۴.

۴. توبه، آیه‌ی ۶۸.

آیا اصلاً نیازی به حکومت هست؟

شاید در ابتدای امر بگوئید: «پاسخ این سوال که واضح است، بله، بدیهی است که بدون حکومت نمی‌شود زندگی اجتماعی سالمی داشت»؛ اما عجله نکنید در همین زمان خودمان نیز اندیشمندان مختلفی، برخی با دلالت تطابقی، یعنی صاف و پوست‌کنده، می‌گویند «نیازی به حکومت نداریم» و برخی هم با دلالت التزامی، یعنی طوری سخن می‌گویند که معنایش این می‌شود «حکومت نیاز نیست»!

نظریه مخالفان تشکیل نظام سیاسی

مارکسیست‌ها و آنارشیست‌ها در عدم ضرورت تشکیل نظام سیاسی با هم برادرند ولی آنارشیست‌ها با دلایل خودشان و مارکسیست‌ها نیز با دلیل دیگر، مثلاً آنارشیست‌ها معتقدند «سرشت بشر بر خوبی و پاکی و هماهنگی ارزش‌های انسانی استوار است، درحالی که نهادهای اجباری اجتماعی همانند دولت، بر خرد، آزادگی و عشق انسان تاثیر منفی می‌گذارند» آنارشیست‌ها معتقدند دولت‌ها جز زور و اجبار بر ملت‌ها کاری ندارند و این مخالف سرشت انسان است، بنابراین باید دولت‌ها از بین بروند و نهایتاً جامعه باید بر اساس تعاون پیش برود؛ این تفکر در دانشمند علوم سیاسی مدرن نیز دیده می‌شود.^۱

۱. از جمله این اندیشمندان: ویلیام گادوین، یوهان گاسپار اشمیت، پیر ژوزف پرودون، مخائیل باکونین،

لئون تولستوی، کروپتکین و...

عمده‌ترین مؤلفه‌های آنارشیست عبارتند از: آزادی مطلق انسان‌ها،^۱ کرامت و حیثیت انسانی،^۲ تعاون، عدالت، عشق ورزی و اخلاق.^۳ مارکسیست‌ها بر این اعتقادند که مبنای همه‌ی مشکلات اقتصاد است،^۴ یعنی زمانی که بشر زندگی اشتراکی خود را کنار گذاشت، دولت و نظام سیاسی تشکیل شد تا امتیازاتی برای استثمارگران شکل دهد و در مقابل استثمارشده بایستد و به استبداد خود ادامه دهد.

در منطق آنارشیست، بین نظام سیاسی و استبداد ملازمه وجود دارد، یعنی اگر نظام سیاسی تشکیل شد حتماً استبداد خواهد داشت، در نتیجه نظام سیاسی نباید تشکیل شود تا استبداد نباشد؛^۵ و در منطق مارکسیست‌ها این تصور حاکم است که مالکیت و منفعت‌طلبی افراد زمینه‌ی تشکیل نظام سیاسی را فراهم می‌کند، اگر زندگی بصورت اشتراکی باشد نیازی به حکومت نیست.^۶ وقتی از ایشان می‌پرسید: «در غیاب نظام سیاسی چه کسی عهده‌دار اموری همچون آموزش، فرهنگ، بهداشت، اقتصاد، دفاع و... خواهد بود؟» دچار سکنه‌ی علمی شده و پاسخی ندارند.

۱. آزادی مطلق شعار غیر قابل دستیابی است، چراکه مثلاً اگر فردی بخواهد در مکان الف باشد یقیناً نمی‌تواند در همان لحظه در مکان ب باشد بنابراین در انتخاب مثلاً مکان آزاد نیست بنابراین به این مطلق قید خورده و شعاری بودن گفته‌ی ایشان پرواضح است.

۲. فراموش نکنید منظور ایشان از انسان همان انسان طبیعی و فیزیولوژیک است و بکاربردن واژه‌ی انسان به دلیل اشتراک لفظی می‌باشد.

۳. سیف‌زاده، سیدحسین، نظریه‌های جدید علم سیاست، صص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۴. همان نظریه‌ی آنارشیست‌ها ولی با تعیین موضوع استبداد می‌باشد.

۵. در مباحث بعد ثابت خواهیم نمود که این تفکر وجود تلازم نظام سیاسی با استبداد، بر اساس تجربیات مردم از حکومت‌های استبدادی و دیکتاتور مآبانه در طول تاریخ بشر شکل گرفته در اصل این تلازم وجود ندارد.

۶. در محث تبیین مفهوم اختیارات حاکم اسلامی اشاره خواهیم نمود که دین برای حاکمان دینی قیود بیشتری قائل شده و این برخلاف نظریه مارکسیسم است که می‌گوید نظام سیاسی مولود مالکیت و منافع حاکم است.

در میان مسلمانان نیز تفکر «نفی لزوم نظام سیاسی» وجود دارد خوارج و افرادی همچون ابی بکر اَصَم^۱ بر این باورند که «اگر مردم در جامعه به انصاف رفتار نمایند و به یکدیگر ظلم روا ندارند هیچ نیازی به حکومت نخواهد بود».^۲

در کلام فوق این منطق حاکم است که «حکومت یک وظیفه دارد و آن مقابله با تجاوزات و بی‌انصافی‌های مردم به یکدیگر است، در نتیجه حکومت زائیده‌ی ظلم مردم به هم هست».^۳

در میان عالمان مسلمان عده‌ای دیگر نیز وجود دارند که می‌گویند: حکومت کردن در اسلام وجود دارد اما مخصوص یک طبقه‌ی خاصی به نام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام است، اما در دورانی که معصوم عَلَيْهِ السَّلَام وجود ندارد برنامه‌ای برای تشکیل حکومت وجود نداشته و به گفته‌ی برخی حتی منع بر تشکیل حکومت نیز وجود دارد و برخی نیز قائلند چون نمی‌شود احکام الهی تعطیل بماند و از طرفی اسلام برنامه‌ای برای حکومت اسلامی در زمان غیر معصوم ندارد، انتصاب حاکم اسلامی به عهده‌ی مردم گذاشته شده.

علیرغم اینکه مطابق کلام این گروه از دانشمندان اسلامی باید بگوئیم « اسلام ناقص است » ولی در کلام هیچ دانشمند اسلامی اسلام‌شناسی این کلام به چشم نمی‌خورد.

۱. ابوبکر عبدالرحمن بن کيسان از طبقه‌ی ششم رجال معتزله.

۲. قاضی ابی‌الحسن عبدالجبار، المعنی فی ابواب التوحید و العدل، تحقیق عبدالحلیم محمود و سلیمان دینا، قسم الاول فی الامامه، ص ۱۶.

۳. در مبحث وظایف حکومت‌ها روشن می‌شود که حکومت وظایف دیگری نیز دارد و وظیفه‌ی حکومت فقط مراقبت از تجاوزات مردم به هم نیست.

نظریه موافقان تشکیل نظام سیاسی

در مقابل نظریه‌ی قبل عده‌ی قابل توجهی از اندیشمندان اسلامی و غیر اسلامی بر ضرورت نهاد دولت تاکید دارند، عمده‌ترین استدلال‌شان این است که : بشر بطور ذاتی موجودی اجتماعی است، که داعیه‌ی مختلفی در زندگی فردی دارند و این خواسته‌ها، آنها را به سمت أغراض شخصی سوق می‌دهد، بنابراین باید نهادی تشکیل شود تا مانع طبیعت سودجوی بشر گردد.

تفاوت این نظریه با نظریه‌های امثال ابی بکر اصمّ در این است که مطابق نظریه‌ی قبل منفعت طلبی یک عارضه‌ای بود که بر زندگی بشر ایجاد شد و همین عارضه زمینه‌ی احساس به نیاز تشکیل نظام سیاسی می‌باشد؛ اما در نظریه‌ی دوم، طبیعت بشر با روحیه‌ی منفعت طلبی آمیخته شده بر همین اساس تشکیل نظام سیاسی لازمه‌ی زندگی و کاملاً طبیعی می‌باشد؛

به بیان ساده‌تر، مطابق نظریه‌ی قبل، اگر این امکان وجود داشت که بشر اصلاح می‌شد، دیگر نیازی به تشکیل نظام سیاسی نبود ولی در نظریه دوم، بشر اصلاح پذیر نبوده و اساساً یکی از نشانه‌های بشریت را منفعت طلبی می‌دانند در نتیجه حکومت باید بیاید و با تجاوز و ظلم که جزء طبیعت بشر است مقابله کند.^۱ در میان متفکران اسلامی که قائل به این دلیل شده‌اند مستنداتی از منابع دینی برای نظر خود ارائه نموده‌اند مانند پاسخی که امیر المؤمنین علیه السلام به شعار «ان الحکم الا لله»^۲ خوارج داده بودند.

منطق حاکم بر کلام فوق این است که : «نظام سیاسی را یک قوه‌ی قضائیه می‌دانند» در این میان برخی همچون محقق سبزواری به حفظ نظم و منع از

۱. محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری، روضه الانوار عباسی، تصحیح نجف لکزائی، صص ۲۹-۳۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۰.

تعدی و تجاوز افراد در داخل مملکت اشاره می‌کنند و برخی پا را فراتر نهاده همچون محقق نائینی به بسط عدالت در مسائل بین‌المللی و جلوگیری از ظلم دشمنان بیرونی،^۱ نیز اشاراتی دارند؛

با منطبق حاکم بر نظریه‌ی فوق باید این نتیجه را گرفت که در زمان عدل و انصاف امام عصر علیه السلام دیگر نیازی به حکومت نیست! چون دیگر تجاوزی نخواهد بود، در صورتیکه مطابق منابع اسلامی حکومت واقعی با حضور معصوم علیه السلام آغاز می‌شود،^۲

نظریه‌ی دانشمندان متأخر

در پاسخ به نظریه‌ی قبل و در طرح نظریه‌ی نوین علت ضرورت تشکیل حکومت، باید گفت تشکیل نظام سیاسی پاسخی به اساسی‌ترین نیاز بشر است^۳ و حفظ امنیت و دیگر نیازهای بشر، همگی از لوازم تحقق آن نیاز اساسی می‌باشند، در نتیجه این مسئله صحیح نیست که لزوم تشکیل نظام سیاسی را پاسخ به یک نیاز اجتماعی ابتدائی یا نهایتاً پاسخ به یک نیاز میانی بدانیم، ناگفته پیداست با نگاه به ادوار مختلف زندگی یک انسان [دوران نوزادی تا مرگ یک نفر] نیازهای مختلفی [از نیازهای ابتدائی مثل خورد و خوراک گرفته تا نیاز به پیشرفت انتخاب وضع زندگی آینده و ...] وجود دارد که توسط یک نظام سیاسی [به معنای اخص] به عنوان خانواده اداره می‌شود، بر همین اساس می‌توانیم بگوئیم «تشکیل حکومت اسلامی یک امری فطری است چرا که اساسی‌ترین نیاز انسان را فطرت درک می‌کند» اگرچه طبیعت می‌تواند مسیر دستیابی به اساسی‌ترین نیاز

۱. نائینی، محمدحسین، تنبیه الامه و تنزیه المله، با مقدمه و توضیحات سید محمود طالقانی، ص ۷.

۲. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵.

۳. که در موردش در مبحث بعدی به تفصیل اشاره خواهد شد.

انسان را به او نشان دهد اما دستیابی به این نیاز در گرو تشکیل حکومتی است که به تمام ابعاد زندگی یک انسان بپردازد.

علامه طباطبائی رحمته الله در این باره می‌گوید: «جوامع بشری در ادوار گذشته و حال، متمدن و غیر متمدن، بزرگ یا کوچک، به برخی امور هرگز بی‌اعتنا نبوده و به ناچار هر جامعه‌ای با توجه به موقعیت خود درباره‌ی حکومت و سرپرستی جامعه تصمیم‌گیری کرده است و این دلیل بر فطری بودن حکومت است»^۱ ایشان در توضیح این کلام می‌گوید: «مسئله ولایت [تشکیل نظام سیاسی] و این که جهات اجتماعی زندگی انسانی اداره کننده و سرپرستی می‌خواهد، از بدیهیات فطرت است که مورد نیاز بودن آن را هر کودک خردسالی نیز [این مسئله را] می‌فهمد»^۲.

نیازهای اجتماع

گفته شد که حکومت پاسخی به نیاز بشر است، در مسئله‌ی نیازهای اجتماع نیز از دو منظر می‌توانیم وارد گفتگو شویم، نیازهای ابتدائی و نیاز غائی یا اصلی؛ نیازهای ابتدائی چند عنوان نیاز هستند که هر حکومتی اگرچه اسلامی نباشد باید این نیازها را تامین کند و اساساً نمی‌شود بگوئیم حکومتی است ولی این نیازها به او ربطی ندارد؛

بعضی نیازهای دیگر نیز وجود دارد که اگرچه وجودش ضروری است و باید توسط حکومت تأمین شود اما هر حکومتی حاضر به برآورده نمودن آن نیازهای ضروری نیست، شایان ذکر است، این بایدهای موجود در کلام را طبیعت و

۱. طباطبائی، محمدحسین، بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۳

۲. همان

فطرت انسان معین می‌کند، نه دین و نه شخص خاصی، دقیقاً مثل اینکه انسان می‌داند باید غذا بخورد و یا برای رفع عطش آب بخورد... این دو نیاز که گفته شد یک نیاز ساده‌ی طبیعی و فیزیولوژیکی است که هر بشری متوجه آن می‌شود، کمی که رشد کرد متوجه می‌شود بایدهای دیگری مثل کسب دانش و... نیز وجود دارد و همینطور هرچه بیشتر رشد کند نیازهای بیشتری را درک می‌کند که البته ممکن است در برخی موارد نسبت به مسئله‌ای احساس نیاز کند اما برای تأمین رضامندی نسبت به آن احساس دچار اشتباه شود، در نتیجه پاسخ اشتباه بدهد، به تعبیر بهتر دچار جهل مرکب شود، به عنوان مثال گرسنه می‌شود ولی به جای اینکه سراغ غذا برود با یک حبه قند به نیاز گرسنگی خود پاسخ می‌دهد بدن بیچاره نیز تصور می‌کند گرسنگی رفع شده ولی مدت کوتاهی که می‌گذرد دوباره همان احساس به سراغش می‌آید، چراکه پاسخ صحیحی به نیاز خود نداده بود.

نیازهای عمومی

۱. امنیت: یکی از نیازهای اساسی هر جامعه امنیت است، که در دو سطح ملی و بین‌المللی قابل تصور می‌باشد؛ امنیت در سطح بین‌المللی به این معناست که یک گروه، از جامعه‌ی خود به عنوان یک واحد اجتماعی در برابر واحدهای اجتماعی جوامع دیگر، محافظت نماید، و امنیت در سطح ملی به معناست که انسان نیاز دارد برای زندگی عادی خود از افراد دیگر واحد جامعه‌ی خود مصون بوده و اطمینان خاطر داشته باشد تا بتواند به معاش روزانه خود پردازد. بر اساس همین نیاز، گروه نظامی برخاسته از یک جامعه به وجود می‌آید، که با تفکیک قوا، به اسم پلیس، ژاندارم و... در سطح ملی و به اسم ارتش یا سپاه در سطح بین‌الملل وظیفه‌ی دفاع از امنیت جامعه را به عهده دارند؛ که در ادبیات قدیم به این نوع نیاز، قوه‌ی غضبیه گفته می‌شد.

۲. وضع قانون: یکی دیگر از نیازهای جامعه، قانون است، چه قانون اساسی و کلی و چه قانون جزئی، در کنار وضع قانون بصورت اساسی و جزئی، گاهی قوانین موقت نیز باید وضع شوند مثل تحریم یک کالا و یا یک کشور در راستای منافع ملی، که این هم نیازمند یک گروه است.

۳. قضاوت و رفع خصومت: یکی دیگر از نیازهای جامعه‌ی بشری، رفع خصومت است، گاهی بین افراد اجتماع خصومتی پیش می‌آید که باید برطرف شود، فصل این خصومت به عهده‌ی گروهی می‌باشد که ضمانت اجرائی احکام قضا توسط آنان تضمین گردد تا حق کسی پایمال نشده و خصومت موجود نیز رفع گردد.

۴. ارتباطات: یکی دیگر از نیازهای اجتماع، برقراری ارتباط در دو سطح ملی و بین‌المللی است، شکی نیست که در سطح بین‌الملل هر جامعه‌ای باید تکلیف خودش را با واحدهای اجتماعی دیگر مشخص کند، مثلاً با فلان جامعه در حال صلح باشد، قرارداد ببندد یا نبندد، مذاکرات سیاسی داشته باشد یا نداشته باشد و این قبیل امور که وظیفه‌ی یک گروه معین است چراکه اگر هر کدام از افراد یک جامعه بصورت شخصی بخواهند به سراغ این امور بروند دچار هرج و مرج و بالتبع خسارت به جامعه می‌شوند، بنابراین شیوه‌ی تعیین نوع ارتباط [پست، تلفن، فضای مجازی و ...] و حفظ و نگهداری از این امور بعهده‌ی یک گروه به اسم وزارت خارجه و وزارت ارتباطات است که به دلیل گستردگی فعالیت‌ها به تفکیک مسئولیت‌ها انجامیده در نتیجه تشکیل و حفظ شیوه‌های ارتباطی را از اصل ارتباط بین‌الملل جدا نموده است.

۵. آموزش: تا مدتی پیش مسئولیت آموزش به عهده‌ی مردم بوده یعنی آموزش، یک مقوله‌ی مردمی بوده که بصورت ملی انجام می‌پذیرفت ولی پس از

مدتی این مسئولیت نیز به یک گروه محول شد،^۱ به هر حال یکی از نیازهای جامعه، بحث آموزش است.

۶. فرهنگ و هنر: یکی از مسائل مهم که امروزه اهمیت به‌سزایی پیدا نموده، حفظ فرهنگ و میراث تاریخی در دو سطح ملی و بین‌المللی است، تاریخ ثابت کرده هرگاه این به خوبی انجام نپذیرفت جامعه دچار خسارت عظیمی گردید، به حدی که در برخی موارد واحدهای اجتماعی دیگر از این بی‌هویتی استفاده کرده و اجتماع را در خود هضم کردند. بنابراین یکی از نیازهای جامعه، حفظ تاریخ و سوابق آن جامعه است که باید توسط گروه خاص و متخصص انجام پذیرد. [بحث نظارت رسانه‌های جمعی، مطبوعات و... نیز ذیل همین موضوع مطرح می‌گردد].

۷. راه: امروزه راه و ترابری یکی از نیازهای جامعه است که در قدیم این نیاز توسط خود مردم تامین می‌شد [اگر جایی احتیاج به پل بود مردم بصورت خیرانه اقدام می‌کردند و پلی می‌ساختند و...] اما امروزه با گسترش تکنولوژی و دانش راه‌سازی این نیاز توسط یک گروه متخصص پاسخ داده می‌شود و عملاً این امکان وجود ندارد که همگان وارد این عرصه شوند چراکه حضور همگانی در این امر موجب هرج و مرج و چه بسا به دلیل حضور افراد غیرمتخصص اصل کار دچار اختلال گردد.

۸. بازرگانی: در زمان سابق خرید و فروش، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌الملل یک کار فردی بود، یعنی یک تاجر راه می‌افتاد به سمت فلان کشور محصولی را به تشخیص خودش تهیه می‌کرد و وارد می‌نمود ولی امروزه تجربه‌های ناموفق مختلف ثابت کرده واردات بی‌رویه و یا صادرات غیر اصولی خسارت‌های زیادی در عرصه‌ی بازرگانی بین‌الملل به مردم جامعه وارد می‌سازد و

۱. سیر تحویل سپاری مسئله‌ی آموزش توسط تمامی مردم به یک گروه، خود شرح مفصل دارد که ایا با زور این اتفاق رخ داد یا با دلخواه، آیا به مصلحت بوده یا به خسارت که از شرح آن بگذریم.

همچنین در سطح ملی لازم است گروهی متخصص حاضر باشند تا به عنوان ارضاد و هدایت، نوع محصول مورد نیاز جامعه را تشخیص و به اهل تولید اعلام کنند. بنابراین یکی از نیازهای این زمانه وجود گروهی برای این مسئله است.

۹. بهداشت: در گذشته بهداشت یک مسئله‌ی شخصی بود اما به مرور زمان و گسترش دانش بهداشتی پاسخگوئی به این نیاز توسط جامعه به یک گروه ویژه محول گردید.

و بسیار نیازهای دیگر که امروزه توسط گروه‌های متخصص باید انجام شوند، از طرفی این گروه‌ها هم اگر بخواهند هرکدام بدون یک نظام واحد وارد عمل شوند طبیعتاً همین گروه‌ها جامعه را دچار اختلال خواهند نمود در نتیجه لازم است یک فصل الخطاب به عنوان رأس بر تمام این گروه‌ها مدیریت داشته باشد، که همان حکومت سیاسی و حاکم سیاسی می‌باشد.

پرورش اصلی‌ترین نیاز بشر

شکی نیست آنچه از انواع نیاز انسان آنها و همچنین وظایف و اختیارات حاکم [اعم از اسلامی یا غیر اسلامی] مطرح می‌شود زمانی صحیح خواهد بود که جهان‌بینی درستی نسبت به «انسان» داشته باشیم، و این مسئله (ضرورت شناخت انسان برای اظهار نظر در مورد آن) به حدی بدیهی است که نیازی به استدلال ندارد؛ همانطور که در ذیل بحث «انسان چیست؟» گفته شد، در منطق دانشمندان اومانیسیم انسان همین چیزی است که می‌بینیم، یعنی فرقی بین انسان^۱ و بشر^۲ قائل نشده‌اند، بنابراین در سیاست غیر اسلامی نهایتاً برنامه‌ها

۱. منظور از انسان در اینجا موجودی است که علاوه بر توجه به جسم، توجه اصلی خود را به مسائل روحانی

معطوف می‌دارد و هدف از زندگی را خلاصه در خوردن، انباشتن، پوساندن و تخلیه نمی‌بیند.

۲. بشر واژه‌ای عربی به معنای پوست می‌باشد، و استفاده‌ی واژه‌ی بشر اشاره به جنبه‌ی مادی و جسمی بنی‌آدم دارد.

برای موجودی به اسم بشر تعریف می‌شود نه انسانیت، مثل منشور حقوق بشر که صحبت از حق به میان آورده اما صحبتی از حقوق انسان و انسانیت در آن نیست...

حق چیست؟

حقوق انسان، یک واقعیت عینی هست که از جریان خلقت و از طبیعت فهمیده می‌شود، حق یعنی استحقاق و لیاقت، حق هرکسی توسط استعدادهایش شناخته می‌شود، در خلقت موجودات یک سری استعدادهایی وجود دارد که باید به مرحله‌ی «شدن» برسد، مثل حق رشد برای گیاه، مثل حق تخم‌ریزی برای ماهیان در فصل معین، حق مهاجرت برای پرندگان و حقوق دیگر، اگر مانع برای موجودی که دارای استعدادی است و می‌تواند به مرحله‌ای از «شدن» برسد، ایجاد شد، در اصل باید بگوییم حق او سلب شده است و الا اگر کسی استعداد و استحقاق چیزی را ندارد و از آن محروم کنند کسی نمی‌گوید حقش را سلب کردند، مثل اینکه برای ماهی دریا خشکی را منع کنند، کسی نمی‌گوید حق ماهی سلب شد.

انسان هم همینطور است، یک سری استعدادها دارد که این استعدادها حقوق او را معلوم می‌کند، مثل استعداد تحصیل که برای انسان حق تحصیل فراهم می‌کند،^۱

وجود این استعدادها برای انسان میل به پاسخگوئی پدید می‌آورد و این میل‌ها نیاز به پاسخی صحیح دارند و باید پرورش یابند، اگر درست پرورش نیابد و مورد بهره‌برداری صحیح واقع نشود در یک مسیر انحرافی واقع می‌شوند که

۱. به تعبیر علمی: حق از هدف (غایت) فهمیده می‌شود.

طبیعتاً زبان‌های غیرقابل‌تصورى به بار مى‌آورند، مانند میل به ولایت‌پذیری که بت‌پرستی‌ها، انسان‌پرستی‌ها، طبیعت‌پرستی‌ها و هزاران پرستش‌های دیگر را به وجود آورده است.

اریک فروم مى‌گوید: «تمام افراد بشر به هر حال به یک دین نیازمندند البته ممکن است از مجموعه معتقداتش آگاهی نداشته باشد، و همچنین ممکن است تصور کند هیچ دینی ندارد و علت دل‌بستگی خود را بخاطر دلایل ظاهری غیردینی مانند قدرت و پول یا کامیابی و اینگونه موارد بداند. بنابراین سوال اصلی این نیست که انسان دین دارد یا ندارد، بلکه این است که او کدام «دین» را دارد»^۱.

گاهی نیز حق یک ریشه‌ی استعدادی ندارد بلکه یک ریشه‌ی فاعلی دارد، مثلاً چون فلان نویسنده کتاب را نوشته حق تألیف با خودش است و کسی جز خودش حق ندارد به کپی، نشر مجدد و این قبیل امور نسبت به آثار آن نویسنده اقدام نماید، به این حق، «حق مالکیت» گفته می‌شود که قابل واگذاری می‌باشد، اما پاره‌ای از حقوق هستند که امکان واگذاری ندارند، مثل حق انسانیت، یک انسان نمی‌تواند بگوید از این به بعد این حیوان انسان است و من حق خودم را به او بخشیدم...^۲

بنابراین برای اینکه بدانیم انسان چه حقوقی دارد لازم است ابتدا به هدف خلقت انسان توجه شود، مطابق نظریه‌ای که حق را از طبیعت می‌دانند باید گفت انسان موجودی است که به دنیا می‌آید چند صباحی زندگی کند تا بمیرد و بپوسد. یعنی طبیعت، هدف خلقت را پوسیدن معنا می‌کند، در نتیجه حکومت طبیعی^۳ بر

۱. تلخیص از بخش منشاء اعتقاد به دین، روان‌کاوی و دین.

۲. ادامه‌ی کلام در این موضوع خارج از موضوع اصلی خواهد بود.

۳. در مبحث حق حاکمیت توضیح این واژه خواهد آمد.

اساس این حقوق سه‌گانه‌ی طبیعی [تولد، رشد، مرگ و پوسیدن] باید با انسانها رفتار کند چون حقوق انسان همین‌هاست؛

وجود این نگاه در عرصه‌های مختلف مانند درمان، تغذیه، خانواده و اجتماع می‌تواند منجر به اتفاق‌های غیر انسانی‌ای شود. مثلاً در بحث درمان اگر قائل به نظریه‌ی حق طبیعی شویم، خودکشی و حتی قتل بیمار یک امر نیکو بوده چراکه به او کمک می‌کند درد نکشد!!

در مسئله‌ی تغذیه از منظر نظریه‌ی حق طبیعی اینگونه مطرح می‌شود که خوردن حق من است پس هرچه خواستم باید مجاز باشم استفاده کنم، حتی مشروبات و مسکرات که زائل‌کننده‌ی عقل است؛^۱

آزادی در این نگاه نیز یک مقوله‌ی عجیبی خواهد بود، انسان آزاد است هر چه می‌تواند و هرچه می‌خواهد بخورد چون حق رشد دارد!!! اصل لذت، آزادی، و بسیار اصول و حقوق دیگر در این فرضیه با همین منطبق، دیدنی خواهند بود.

اما بر مبنای بینش اسلامی، بشر یک هدف مهم دارد، انسان شدن، یعنی بشر این استعداد را دارد که انسان کامل شود، به بیان دیگر در بینش اسلامی یک بشر از ابتدا انسان کامل نیست، این مسئله بر خلاف نظریه‌ی طبیعت است، مثلاً در طبیعت چوب همیشه چوب است نمی‌شود یک چیز چوب باشد ولی چوبیت و خصوصیات چوب را نداشته باشد، ولی بشر اینگونه نیست یعنی می‌تواند بشر باشد ولی انسانیت نداشته باشد بر همین اساس بشر یک استعداد و قابلیت شدن دارد به اسم انسانیت، در نتیجه نیاز اصلی بشر که حق طبیعی او نیز هست، رسیدن به کمال انسانیت می‌باشد، در نتیجه حکومت وظیفه دارد هر کاری که به انسانیت

۱. البته قائلان این نظریه برای خوردنی‌ها نیز قوانینی وضع می‌کنند که طبق نظریه‌ی حق طبیعی باید به ایشان گفت دارند حقوق مردم خودشان را سلب می‌کنند. از طرفی می‌گویند حق دارد هرچه می‌خواهد بخورد، از طرفی مانع از خوردن افراد خود می‌شوند... این یعنی وجود تعارض.

کمک می‌کند را انجام دهد، طبق این نظر طبیعت هم هدف دارد یعنی اگر طبیعت به خلقت دامن می‌زند برای این است که انسانیت در عالم شکل بگیرد. اگر به این شکل بود ریشه‌ی تمام حقوق، به ارزشهای^۱ انسانی بر می‌گردد، یعنی همه چیز باید در مسیر انسانیت قرار بگیرد؛ اینجاست که نقش دین روشن می‌شود، دین می‌آید تا با برنامه‌ای صحیح برای زیستن، بودن و حتی شیوه‌ی شدن را نیز به بشر نشان بدهد تا بشر با انتخاب خود انسانیت را تحقق ببخشد. از آنجاکه انسان یک موجود اجتماعی است و شکی نیست که حق انسانیت بر حق فرد تقدم دارد، در برخی موارد دین برای تحقق انسانیت موجب سلب آسایش افراد می‌شود، بر همین اساس کمتر کسی حاضر است دیندار بشود و یا دیندار بماند.^۲

چند نمونه از سلب آسایش

نمونه‌ی اول: آغاز چیدن انگور بود، باغبان مقداری نوبرانه برای محبوبش آورد، نشسته بود تا انگور خوردن محبوبش را تماشا کند، اولین انگور را که خورد سائلی در زد، زین‌العابدین علیه‌السلام نگاهی به باغبان انداخت که انگار با نگاهش خواست دل او را به دست آورد، انگور را به سائل داد، باغبان گفت ای کاش خودتان نوش‌جان می‌کردید و به سائل پول می‌دادید، این انگور حیف است! زین‌العابدین علیه‌السلام گفت: زیبائیش به همین است که آنچه دوست داری به دیگران ببخشی.

نمونه‌ی دوم: دو پسر از یک خانواده‌ی با ایمان به بیماری سختی مبتلا شدند، والدین این دو پسر با هم به این نتیجه رسیدند که نذر روزه کرده و برای

۱. ارزش به معنای ارزشمندی Worth نه به معنای اعتبار Value.

۲. یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

سلامتی فرزندان روزه بگیرند، چند روزی نگذشت که سلامتی دو فرزند پدیدار شد و نوبت آن بود که والدین به نذر خود عمل کنند، چیزی برای طبخ در خانه نبود، وقتی خواستند روزه بگیرند دو فرزند نیز تقاضای اجازه کردن تا با والدین همراه شوند، اولین روز از روزهی نذر به اتمام رسید بر سفره‌ی افطار نشسته بودند که مسکین شروع به در زدن کرد، تقاضای اطعام داشت آنها نیز افطار اندک خود را به او دادند، مادر مجدد مشغول آماده‌سازی افطار شد، که یتیمی در زد و تقاضای اطعام داشت، این وعده‌ی غذا را به یتیم دادند، شاید هر کدام از ما هم که بودیم اینگونه رفتار می‌کردیم اما مرتبه‌ی سوم یک اسیر در زد و غذا خواست، کدام یک از ما حاضریم از شکم خودمان و خانواده‌مان برای دشمن‌مان که اسیر شده بگذریم؟! اما دین [با نگاه عرفی ما] آسایش را از زندگی علی و فاطمه علیها السلام گرفته بود چون دین به آنها گفته بود: «هرگز به حقیقت انسانیت در نیکی نمی‌رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید».^۲

نمونه‌ی سوم: محمود، پسر رجبعلی خیاط برایمان تعریف می‌کرد: پدرم یک شب مرا از خواب بیدار کرد و گفت کاری دارم کمک می‌کنی؟! پدر بود و با اینکه خواب داشتم اطاعت امر پدر بر من لازم، این بود که گفتم در خدمتم؛ محمودجان این دو گونی برنج، یکی را تو بردار و یکی را من، گونی‌ها را برداشتیم و به راه افتادیم تا رسیدیم به در خانه‌ی پولدارترین فرد محله‌ی

۱. تفسیر نمونه ج ۲۵، ص ۳۵۴؛ طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر ص مطلقا زندانی وجود نداشت، و حضرت ص اسیران را تقسیم کرده و به دست مسلمانان می‌سپرد، و می‌فرمود مراقب آنها باشید، و به آنها نیکی کنید، و گاه که توانایی بر تامین غذای آنها نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند، و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می‌فرستادند، تا به آنها کمک کنند.

۲. آل عمرانف ایه ۹۲ / فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۶۲؛ جمعی از نویسندگان / مترجم علی مؤیدی، نشر امیرکبیر.

خودمان، ضمن تحویل آن به صاحب خانه، به شوخی گفت: «داداش! یادت هست انگلیسی‌ها مردم را بردند در سفارت خانه خود و به آن‌ها برنج دادند و در عوض هر یک دانه‌ی آن یک خروار برنج پس گرفتند و باز هم آنها را رها نمی‌کنند!»

با این شوخی برنج‌ها را تحویل او دادیم و برگشتیم. صبح همان روز پدرم مرا صدا زد و گفت: «محمود! یک چارک برنج نیم دانه بگیر و دو ریال هم روغن دنبه، بده به مادرت تا برای ظهر دم پختک درست کند!»

در آن هنگام، این گونه حرکات پدر برای من سنگین و نامفهوم بود، که چرا آن دو کیسه برنج که در منزل بود را به پولدارترین فرد محل داد در حالی که برای نهار ظهر فردا باید برنج نیم دانه بخریم؟! چند روزی نگذشت که خبر ورشکست شدن آن پولدار به گوشم رسید متوجه شدم این بنده خدا ورشکست شده و روز جمعه مهمانی مفصلی در خانه داشت.^۱

از این سبک نمونه‌ها در زمان خودمان هم بسیار است، همچون شهید زین‌الدین که لباس نوی خود را به یک تازه‌داماد داد تا در مراسم عقد شرمسار نباشد، کفایت بی قضاوت به اطرافت نگاه کنی، این نمونه‌ها برای آن بود که بگویم دین زندگی را برای فرد سخت می‌کند تا برای انسانیت مسیر را هموار کند، اگرچه من و تو اینگونه نباشیم...

به هر حال انسان بر حسب انسان بودن یک سری نیازهایی دارد که ابتدائی و یک نیازی هم دارد که غائی و اصلی هست و بر اساس بررسی منصفانه می‌توانیم اثبات کنیم، اسلام تنها دینی است که بهترین پاسخ به تمام نیازها را پیش پای انسان می‌گذارد، بنابراین اساسی‌ترین نیاز بشر، پاسخ به حق انسانیت است، در نتیجه اگر جامعه‌ای مسلمان هم نباشد حکومت اسلامی برایش مفید خواهد بود.

حکومت اسلامی چگونه حکومتی است؟

تعریف حکومت بر می‌گردد به اینکه چه نیازی به حکومت هست؟ وقتی نیازهای پیش‌گفته را در نظر بگیریم تعریف حکومت اینطور می‌شود: «حکومت یعنی آن دستگاهی که مظهر قدرت اجتماعی است، قوانین را وضع می‌کند، امنیت ملی را تأمین می‌کند، میان خصومت افراد داوری می‌کند، رابطه‌ی یک جامعه با جوامع دیگر را برقرار می‌کند و دیگر نیازهای مطرح شده را تأمین کند»، در نتیجه به زبان ساده می‌توانیم بگوئیم: «حکومت وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به اهداف است»، این معنا مربوط به واژه‌ی حکومت بدون هرگونه قید می‌باشد ولی اگر واژه‌ی حکومت دارای قید شد مثلاً قیدِ «اسلامی» یا قیدِ «سکولار» یعنی گفتیم «فلان حکومت اسلامی است» یا «فلان حکومت سکولار است»، یقیناً در تعریف حکومت هم یک سری قید یا کم می‌شود، بر همین اساس در تعریف حکومت اسلامی می‌توانیم بگوئیم: «حکومت اسلامی وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به هدف‌های مهم [مانند استقلال و آزادی برای رسیدن به انسانیت] است».^۱

لطفاً به این جمله بیشتر توجه کنید، از نظر اسلام، حکومت یک مقام نیست که خودش هدف باشد بلکه ابزاری در خدمت به انسانیت است، فراموش نشود، اگر حکومت یک مقام معنوی بود کسی نمی‌توانست آن را غصب کند و یا رها کند، در صورتیکه تاریخ اثبات کرده حکومت‌ها غصب می‌شوند و گاهی نیز رها می‌شوند.

مفهوم نظام و سیاست

پس از آنکه نیازهای جامعه بر مبنای بشر و انسان روشن شد، نوبت به آن می‌رسد که مفهوم نظام و سیاست را توضیح دهیم، نظام یک واژه‌ی عربی است، بنابراین باید برای توضیح این واژه از فرهنگ واژگان همان زبان استفاده کنیم؛ در لغت عرب به نخ تسبیح، که مهره‌های یک تسبیح را بصورت منظم در کنار هم حفظ می‌کند، نظام گفته می‌شود و در اصطلاح نظام سیاسی، به کنار هم چیدن و منظم نمودن همین گروه‌هایی که وظیفه‌ی پاسخگوئی به نیازهای مردم را به عهده دارند، نظام گفته می‌شود، اگرچه در مقیاسی کوچکتر به هر کدام از این گروه‌ها نیز نظام گفته می‌شود مثلاً نظام وظیفه، نظام آموزشی، نظام بهداشت، نظام درمان و نظام‌های دیگر ولی به مجموعه‌ی این گروه‌ها و نظام‌ها در مقیاسی کلان، نظام سیاسی اطلاق می‌شود.

سیاست اگرچه از نظر لغت به معنای در دست گرفتن امور جامعه گفته می‌شود اما سیاست از نظر اسلام مطابق همان معنای دیانت است، بنابراین در تعریف سکولاریسم، «سیاست» به معنای «اداره‌ی امور اجتماع در راستای پاسخ به نیازهای اساسی بشر» است، در نتیجه سیاست سکولار محدود به امور دنیائی بوده و به حقوق طبیعی خوراک، پوشاک، مسکن می‌پردازد؛

اما سیاست در معنای اسلامی به معنای «اداره‌ی امور دنیا در راستای رساندن پرورش انسانیت» می‌باشد، بنابراین سیاست دینی از نظر مفهوم، کاملاً با سیاست سکولار متفاوت بوده و به تعبیری می‌شود گفت اصلاً هیچگونه ارتباطی با هم نداشته^۱ و فقط تشابه لفظی دارند،^۱ بر همین اساس دو نفر از دو مکتب سیاسی

۱. یکی از حضار: نمی‌شود گفت نسبت سیاست سکولاریسم و اسلامیم عموم و خصوص مطلق هست؟

چون سیاست سکولار و اسلام در یک بُعد زندگی دنیائی باهم مشترک هستند.

مختلف زمانی می‌توانند با هم به گفتگو و مذاکره‌ی سیاسی بنشینند که بر ابتدائیات مفاهیم ذهنی‌شان توافق داشته باشند، مثلاً وقتی یک دیپلمات سکولار از "تعهد" سخن به میان می‌آورد با "تعهد"ی که یک دیپلمات مسلمان مطرح می‌کند از نظر حدود و ثغور کاملاً با هم فرق دارد به عنوان مثال وقتی سکولار می‌گوید متعهد می‌شوم، تا حدی این تعهد وجود دارد که برایش منفعتی داشته باشد در نتیجه اگر دیپلمات مسلمان با این ادبیات ابتدائی آشنا نباشد دچار خسارت خواهد شد چراکه در تعهد سکولار فریب وجود دارد ولی در تعهد یک دیپلمات مسلمان تصور فریب وجود نخواهد داشت، به بیان خلاصه‌تر، اساساً امکان ندارد یک سکولار تعهد یک دیندار را بپذیرد و هر لحظه به فکر نقض عهد خود می‌باشد.^۲

نمونه‌ای دیگر خودرأی بودن است، در حکومت دینی امکان دیکتاتور شدن حاکم به هیچ وجه وجود ندارد چراکه حاکم موظف است بر اساس دستورات دینی و بنابر مصلحت ملی عمل کند، ولی در حکومت سکولار این امکان که چه عرض کنم، دیکتاتوری به وقوع هم پیوسته است و همین دست‌آورد سکولاریسم باعث شده که عده‌ای سیاست‌گریز شده و تشکیل نظام سیاسی را صحیح نمی‌دانند و به زندگی اشتراکی می‌اندیشند.

جواب: خیر نوع نگاه و برنامه‌ی سکولار برای پاسخ به نیاز دنیا به اندازه‌ی افقی است که بینش فکری سکولار تأمین کرده، یعنی ممکن است در بینش فکری سکولار یک منزلی برای مردم ساخته بشود ولی هدف از این مسکن در سکولار و اسلام کاملاً متفاوت است، در سکولار مسکن در راستای امنیت، جای معین داشتن و ... می‌باشد ولی امام صادق علیه السلام می‌گوید پنجره‌ای هم که برای منزل تدارک می‌بینید بگوئید: «برای اینکه طلوع و غروب و اوقات عبادت را متوجه بشوم»؛ به هر حال نوع نگاه در ارائه‌ی برنامه تأثیر مستقیم دارد و نمی‌شود بین سکولار و اسلام هیچگونه ارتباطی پیدا نمود.

۱. دقیقاً مانند لفظ شیر که سه معنا دارد: شیر درنده، شیر خوراکی، شیر آب؛ از نظر ظاهر شبیه به هم هستند ولی از نظر مفهوم هیچ ارتباطی به هم ندارند.

۲. کافرون، ایه‌ی ۵.

به هر حال، نظام سیاسی به معنای مجموعه‌ای از گروه‌ها می‌باشد که امور جامعه را به دست گرفته‌اند، گاهی این نظام سیاسی با پسوند دینی همراه می‌شود و گاهی با پسوند سکولار که باید دقت نمود تا در مصادیق این دو نظام اختلافی روی ندهد.

انواع نظام در حکومت‌های فعلی جهان

در حکومت‌های فعلی جهان بصورت عمده دو نظام به چشم می‌خورد، سیاست اسلامی و سیاست غیر اسلامی، در سیاست اسلامی نظام یا همان نخ تسبیح سیاست، **محبت به حاکم و ولایت‌پذیری** است و در سیاست غیر اسلامی، نخ تسبیحی که باعث گرد هم آمدن جامعه و گروه‌های اجتماعی می‌شود **پول و سرمایه** است، بنابراین نظام اسلامی یک نظام ولایتی و نظام غیر اسلامی یک نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شود که با نگاهی سکولار به امور اجتماعی می‌پردازد.

وظیفه‌ی نظام سیاسی اسلامی

برخی معتقدند نظام سیاسی وظیفه‌ای جز پرداختن به امور دنیا [جسمانی] ندارد، در نتیجه دینی بودن یا نبودن آن تفاوتی در آن ایجاد نمی‌کند و برخی نیز قدم فراتر نهاده و می‌گویند چون نظام سیاسی به معاش مردم می‌پردازد، اساساً نباید دینی باشد، چون دین یک سلسله مسائل شخصی و اخروی است و آن را کاری با حکومت و سیاست نیست.^۱

۱. علت این دیدگاه وجود تعارضات در آئین تحریف شده‌ای است که به اسم مسیحیت در جهان وجود دارد، از آنجاکه این آئین جعلی در پاره‌ی از موارد مخالف قوانین اجتماعی بود- بزرگان دینی تصمیم گرفتند برای حفظ قداست دین، آن را به یک مسئله‌ی شخصی تبدیل کنند تا آئین جعلی از بین نرود.

اما عده‌ای از دانشمندان مسلمان بر این اعتقاد هستند که نظام سیاسی باید دینی باشد، چراکه پرورش انسانیت اساسی‌ترین وظیفه‌ی یک نظام سیاسی است که تنها با تشکیل و اقامه‌ی نظام سیاسی اسلامی می‌توانیم به آن پاسخ صحیح بدهیم.

علیرغم اینکه اندیشمندان مسلمان دلایل مختلفی را برای اثبات این ضرورت مطرح می‌کنند، اما در پاسخ به این سوال که «آیا ضرورت تشکیل نظام سیاسی در اسلام از طریق عقل قابل اثبات است؟» ما فقط به حکم عقل^۱ اشاره می‌کنیم و از ادله‌ی درون دینی بهره‌ی تأییدی می‌بریم نه استدلالی.

حکم عقل به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

قاعده‌ی لطف بر اساس حق انسانیت^۲

همه می‌دانیم که اگر موجودی مثل شاخه گل به منزل آورسیم وظیفه داریم به نیازهایش توجه کنیم، و این دور از لطف و انسانیت است که انسان موجودی را اگرچه یک شاخه گل، در اختیار بگیرد ولی به او رسیدگی نکند و یا ناقص رسیدگی کند، انسان نیز مخلوق و آورده‌ی خدا به زمین است بنابراین لطف الهی اقتضا دارد وقتی موجودی خلق کرد نیازهای او را نیز فراهم کند، از آنجاکه انسان موجودی دو بُعدی است، پس هم نیاز به رشد جسمی دارد و هم

۱. منظور از حکم عقل، استدلالی است که علیرغم هرگونه تبیین و اشاره به آن در متن دینی، عقل آن را بفهمد.

۲. قبلا در همین کتاب اثبات کردیم که انسان بر اساس استعدادی که دارد، حقی هم خواهد داشت، مثلاً استعداد تحصیل دارد، حق تحصیل هم خواهد داشت، و گفتیم یکی از استعدادهای انسان، انسانیت است یعنی اختیار دارد پیامبر بشود و اختیار دارد شمر بشود، بر این اساس انسان، حق انسانیت نیز دارد.

نیاز به پرورش انسانی، در نتیجه خدایی که درخواست رشد جسمی انسان یعنی خوراک، پوشاک، مسکن باشد را پاسخ داده است، یقیناً احتیاجات رشد انسانی او را نیز اجابت کرده است و یکی از ملزومات رشد انسانیت وجود حکومت است تا علاوه بر مبارزه در مقابل ظلم به پرورش انسان نیز بپردازد.

حکمت الهی با توجه به حق انسانیت

گذشته از لطف، انسان حکیم هرگز رفتار غیرحکیمانه انجام نمی‌دهد، دور از حکمت است که انسان یک موجودی به اختیار بگیرد و در رسیدگی او کوتاهی کند، در جای خود^۱ اثبات شد که خداوند حکیم است، بنابراین حکیمانه نیست که خداوند موجودی خلق کند که «قابلیتِ شدن» دارد، ولی «ملزوماتِ شدن» را برای او فراهم نکند.

در نتیجه خدایی که ملزومات رشد جسمی انسان یعنی خوراک، پوشاک، مسکن باشد را فراهم نموده، ملزومات رشد انسانی او را نیز قطعاً فراهم کرده؛ یکی از ملزومات رشد انسانیت وجود حکومت است و حکومتی که بر اساس دستورات اسلامی شکل بگیرد، حکومت اسلامی خواهد بود؛

دلایل عقلی غیرمحض بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

ماهیت احکام اسلام

اسلام بینش فکری کاملی برای زندگی است بر همین اساس برای تمام شئون زندگی یک مسلمان اعم از بُعد اقتصادی، جزائی، حقوقی، دفاعی و ابعاد

۱. مباحث مربوط به خدانشناسی.

دیگر برنامه ارائه می‌کند، از طرفی شکی نیست به دلیل خاتمیت و جاودانگی دین اسلام، این احکام و برنامه‌های اسلامی ارائه شده، هرگز نسخ نگردید و در عصر غیبت نیز اجرای این احکام ادامه دارد.

بنابراین با دقت در ماهیت و کیفیت احکام اسلامی درمی‌یابیم که اجرا و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و اساساً بدون تأسیس یک دستگاه حکومتی نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد. به بیانی ساده‌تر، تا حکومتی نباشد این احکام اجرا نمی‌شود؛ بنابراین از نوع و جنس احکام اسلام می‌شود متوجه شد که اسلام از همان ابتدا به فکر تأسیس حکومت بوده است.

نهی از رجوع به طاغوت

شکی نیست مطابق آیات^۱ و روایات، خداوند مؤمنین را در رجوع به طاغوت^۲ منع کرده است، و همچنین مسائلی در زندگی [همچون دفاع از جان، مال و ناموس مسلمین و این قبیل مسائل]، چه در زمان حضور مسلمین و در زمان غیاب مسلمین جزء مسائل مهم و مورد تأکید جدی دین می‌باشد، در نتیجه برای مکلف سوال پیش می‌آید که وقتی می‌گوئید سراغ طاغوت نرویم، با این مشکلات چه کنیم؟

از طرفی دور از حکمت است که معصوم علیه السلام مردم را در اینگونه موارد حساس به حکومتی ارجاع دهد که مبتنی بر قوانین اسلامی نبوده و طاغوت باشد، بنابراین بی‌شک معصوم علیه السلام برای اینگونه موارد مردم را به حکومت اسلامی ارجاع داده است.

۱. نساء آیة ۶۰

۲. امام صادق علیه السلام طاغوت، کسی است که به حق حکم نکند و از جانب خودش حکم و دستور دهد. [الطاغوت کل من یتحاکم الیه من یحکم بغیر الحق]؛ در تعابیر امروز می‌شود گفت طاغوت همان دیکتاتور است.

نظام سیاسی در منابع اسلامی

تا اینجا روشن شد که اصل نیاز به نظام سیاسی انکار ناپذیر است و انکار برخی تفکرها نسبت به ضرورت تشکیل نظام سیاسی برخاسته از تجربه‌های تلخ ایشان نسبت به نظامات سیاسی پیشین می‌باشد، و همچنین گفته شد که اسلام تنها ایدئولوژی موجود است که می‌تواند به تمام نیازهای [دنیوی و اخروی] انسان بر اساس انسانیت او پاسخ دهد،^۱ حال سوال اینجاست آیا در منابع اسلامی هم به اصل تشکیل نظام سیاسی در حیات پیامبر ﷺ و خصوصاً بعد از حیات ایشان توجه شده است یا خیر؟

برای ارائه‌ی پاسخ صحیح و جامع به این موضوع، لازم است سراغ منابع اصیل دین اسلام برویم و به قول بازاری‌ها از تولیدی بخریم تا خیالمان راحت باشد، برای درک مناسب دین اسلام باید از دو منبع کمک گرفت، قرآن و سنت،^۲ از آنجاکه ضرورت تشکیل نظام سیاسی بسیار واضح بود، در زمان حیات رسول اکرم ﷺ خصوصاً پس از هجرت، مسلمین از اصل لزوم، سؤالی نکردند، یعنی آنقدر واضح بود که اسلام یک ایدئولوژی حکومت محور است که هرگز از پیامبر ﷺ سوال نشد که «آیا اسلام قصد تاسیس حکومت دارد؟» به حدی این مسئله مورد پذیرش افکار عمومی مردم آن عصر بوده که در روز رحلت پیامبر ﷺ هنوز پیکر مقدس رسول اکرم ﷺ به خاک سپرده نشده بود، عده‌ای از مهاجرین و انصار صحابه، بدن مقدس را رها کرده و در سقیفه

۱. در متون اسلامی مسائل مختلفی از نظام زندگی تبیین شده که موضوعاتی همچون سدّ سازی، حفظ محیط زیست، آداب اجتماعی، حفظ منابع طبیعی و دیگر مسائل، بخشی از موضوعات گفته نشده‌ی اسلام هستند؛ به تعبیر استاد گرانقدر آیت‌الله جوادی آملی رحمته‌الله علیه هنوز ۹۰٪ احادیث خاک می‌خورند.

۲. سنت به معنای رفتار، گفتار و سکوت یا تائید معصومین علیهم‌السلام نسبت به رفتار دیگران است.

بنی ساعده برای انتخاب خلیفه تجمع کردند و طرح‌های بسیار ریخته و خلیفه پیشنهاد می‌کردند.

ضرورت تشکیل نظام اسلامی در قرآن

در قرآن آیات متعددی وجود دارد که بصورت دلالت تطابقی یا التزامی بر ضرورت تشکیل نظام سیاسی تاکید دارد، ما به عنوان نمونه به یک آیه اشاره می‌کنیم که هم به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در دوران نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اشاره دارد و هم به ضرورت ادامه آن پس از ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱

محمد جز فرستاده‌ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی گذشته‌اند، نیست. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به روش گذشتگان و نیاکان خود برمی‌گردید؟! و هر کس برگردد هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند و خدا به زودی سپاس گزاران را پاداش می‌دهد.

این آیه به وجود نظام سیاسی و فرمان‌پذیری و فرمانبرداری مردم در زمان حیات پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اشاره دارد، از دیدگاه اسباب نزول، شکی نیست که این آیه در خصوص غزوه اُحُد نازل شده است،^۲ اما ماجرا چیست؟

۱. آل عمران، ۱۴۴.

۲. نبردهایی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن حضور داشتند به عنوان غزوه شناخته می‌شوند که به مجموع این نبردها «غزوات» گفته می‌شود.

بر اثر صدمه ناگاهی که روز احد از ناحیه دشمن به شخص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد آمد دفعتاً شایعه شد که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شد و در دنبال همین شایعه لشکر اسلام جز معدودی به این عذر که پس از کشته شدن رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موجهی برای ادامه جنگ نیست، دست از نبرد کشیده و فرار را بر قرار ترجیح دادند، این رفتار نشانه‌ای بود تا آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل عمران به مسلمین ارائه شود و بگوید اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم از دنیا رفت اسلام همچنان باید جریان داشته باشد و اصلاً ماهیت اسلام به جریان احکامش است. اینگونه آیات و روایات که اثبات کند اسلام قائل به تشکیل نظام سیاسی است، بسیار به چشم می‌خورد که بیان تمام این موارد نیاز به یک کتاب مستقل دارد.

بررسی روایات منع از تشکیل نظام سیاسی در زمان غیبت

احادیث زیادی وجود دارد که مسلمانان را از قیام در زمان غیبت منع می‌کند چه رسد به تشکیل نظام سیاسی اسلامی، اینها را چه می‌گوئید؟ این روایات چند مدل هستند، بعضی از آنها تکلیف خود امام عَلَيْهِ السَّلَامُ را روشن می‌کند، یعنی رفتند سراغ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند آقایی کمک کن، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هم در جواب فرمود: «از میان ما کسی قیام نمی‌کند»،^۱ دقیقاً مثل ماجرای که بعد از صلح حدیبیه اتفاق افتاد، یک نفر تازه مسلمان، از مکه فرار کرد و آمد مدینه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم مطابق وعده‌ای که به مشرکین داده بود، وظیفه داشت او را نزد خود نگه ندارد، بنابراین به او گفت من نمی‌توانم تو را بپذیرم، این بنده‌ی خدا که

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۳۴ / کلینی، الکافی؛ ج ۲؛ ص ۲۴۲؛ مرآة العقول، ج ۹، ص ۲۸۷؛ «وَاللَّهُ لَأَ

يُخْرِجُ وَاحِدٌ مِنَّا»

تازه از چنگ مشرکین فرار کرده بود التماس می کرد آقا من اگر بر گردم کشته می شوم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اصرار داشت که به عهد خودش مبنی بر عدم پناه به فراریان مکه، پای بند بماند، مسلمان فراری گفت حالا که شما مرا نمی پذیرید من می روم فلان شهر، رفت و از آن به بعد مسلمانان فراری نزد او در امان بودند و آنجا پناه می بردند، تا اینکه پس از مدتی یک لشکر نیروی فراری از تازه مسلمانان، دور هم جمع شدند، با حملات و قیام‌های خود اشک مشرکین را درآوردند تا به آنجا که مشرکین به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفتند: آقا بیا اینها را جمع کن، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: شرمنده من تعهد دادم! مشرکین هم گفتند بیخیال تعهد و صلح و اینگونه بود که صلح حدیبیه به نفع مسلمین توسط مشرکین نقض گردید. همانطور که گفته شد در این ماجرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وظیفه‌ی خودشان را مطرح کردند و مسلمانان فراری که در پناه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نبودند نیز وظیفه‌ی خودشان؛ پس برخی از این روایات که مربوط به نهی قیام در زمان غیبت هست وظیفه‌ی خودِ معصوم عَلَيْهِ السَّلَام را بیان می کند.

برخی دیگر از همین روایات نیز وجود دارد که به دلیل طمع‌ورزی سرداران قیام مورد تأیید معصوم عَلَيْهِ السَّلَام قرار نگرفتند نه اینکه معصوم عَلَيْهِ السَّلَام اصل قیام را قبول نداشته باشد بلکه قیام توسط این افراد را قبول نداشت، بر همین اساس می فرمود اگر کسی فلان نشانه‌ها را داشت در قیام به او کمک کنید.

برخی روایات دیگر نیز از نظر سند، دچار مشکل است، به هر حال این را قبول دارید که روایت نیز قطعه‌ای از تاریخ است و بدون تعصب مذهبی یا دینی باید راست یا دروغ بودن آن مورد بررسی قرار بگیرد؟ خلاصه اینکه هر کدام از این روایات باید چه از نظر سند و چه از نظر دلالت به دقت مورد بررسی قرار بگیرند،

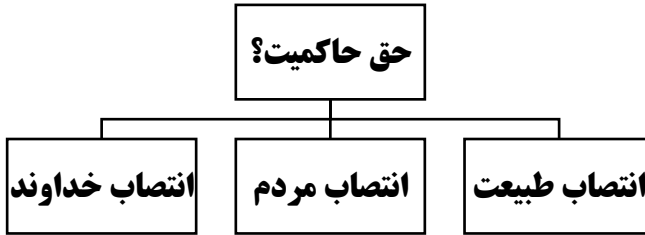
منظورم از دقت این نیست که موشکافانه و عالمانه، بلکه بدون هرگونه پیش‌داوری، چون روایات واضح هستند و ضرورتی به دقت‌علمائی و حوزوی ندارند؛ ضمن اینکه در مقابل اینگونه روایات، احادیث دیگری هست که در آن امام معصوم علیه‌السلام آرزو می‌کند کاش شیعیان قیام کنند، خرج و حمایت مالی ایشان و خانواده‌شان هم با من باشد.^۱ به نظر شما این بندگان خدا دیگر چطور بگویند که قیام و تشکیل نظام سیاسی خوب است؟!^۲

۱. ابن‌ادریس (۵۹۸م)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)؛ ج ۳؛ ص ۵۶۹: «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ السَّيَّارِيُّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ ذَكَرَ بَيْنَ يَدَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَنْ خَرَجَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ عَ لَا أُرْأَلُ أَنَا وَ شِيعَتِي بِخَيْرٍ مَا خَرَجَ الْخَارِجِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوِ دِدْتُ أَنْ الْخَارِجِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلَيَّ نَفَقُهُ عِيَالِهِ».

۲. بررسی این دسته روایات در جزوه‌ی مستقلی با عنوان «بازنگری روایات منع قیام» توسط همین نگارنده انجام شده است.

حق حاکمیت

پس از آنکه معلوم شد جوامع انسانی نیازمند به یک نظامی سیاسی هستند، نوبت به این سوال می‌رسد که چه کسی باید حاکم باشد و اساساً حق حاکمیت با کیست؟ باید توجه داشت این سوال با سوال دیگر که به شرایط حاکم می‌پردازد کاملاً متفاوت است.



۱. حاکمیت حق طبیعی است

طبق این نظریه حاکمیت حق طبیعی افراد یک خاندان معین است، همانگونه که در حیوانات اجتماعی، بعضی حیوانات طوری خلق شدند که شایستگی حکومت بر افراد دیگر را دارند، مثلاً در زنبور عسل، آنکه کارگری می‌کند برای کارگری ساخته شده و نمی‌تواند کار دیگری انجام دهد، و آنکه ملکه است اصلاً برای همین کار ساخته شده؛^۱ در میان اجتماع انسانی نیز برخی قائل به همین تفکر هستند، یعنی یک امتیاز وراثتی قائلند و می‌گویند در آن هیچ احتیاجی به

۱. در ایران قدیم نیز معتقد بودند جز از یک خاندان معین که باید به هخامنشیها برسد و از آن نسب باشد، هیچ خاندان دیگری شایستگی سلطنت ندارد، ایرانیان قدیم به قیام بهرام چوبین علیه خسرو پرویز کمک نکردند چون او از نژاد پادشاهان نیست!

فضائل و ملکات و امثال این موارد نیست، فقط خون، نژاد و نسب مهم است.^۱ منطق حاکم بر کلام فوق این است که: طبیعت انتخاب می‌کند چه کسی حاکم باشد و چه کسی حاکم نباشد، همانگونه که طبیعت انتخاب می‌کند چه کسی تحصیل کند و چه کسی تحصیل نکند، به بیان دیگر پادشاه بعدی می‌گوید چون من فرزند پادشاه هستم باید حاکم باشم و خود پادشاه برای ولایت‌عهدی می‌گوید چون او پسر من است او باید حاکم باشد، در نتیجه اگر فلان حاکم ساسانی پسر نداشت دخترانش به نام پوران‌دخت و آذرمی‌دخت حاکم می‌شوند، چون حق حاکمیت حقی است که طبیعت به آنها داده و از طریق وراثتی فقط بین خودشان منتقل می‌شود.

۲. حق مردم [دموکراسی]

یکی از نظریه‌های موجود در بحث حق حاکمیت این است که حاکمیت حقی مردمی و ملی است یعنی مردم علی‌السویه آفریده شده‌اند،^۲ و حکومت یک مسئله‌ی دنیایی است نه یک مسئله‌ی معنوی و غیر دنیایی،^۳ بنابراین مردم خودشان باید حاکم را انتخاب کنند؛^۴ اگر بگوئیم این حق طبیعی مردم از کجا

۱. ممکن است نظریه‌ی الیگارش‌ی و نظریه‌ی اریستوکرات نیز در ذهن شما باشد که به دلیل شباهت منطق این دو نظریه با منطق حق طبیعی، از سیاه کردن کاغذ پرهیز نمودم.

۲. بنابراین نظریه‌ی اول که می‌گوید مردم از نظر آفرینش با هم متفاوت هستند و فقط یک خاندان برای سلطنت آفریده شده‌اند مورد قبول این نظریه نیست، جالب اینجاست که خاندان سلطنتی ادعای دموکراسی دارند ولی نظریه اول را نیز رها نمی‌کنند، به اصطلاح اهل ادب «کوسه و ریش پهن!»

۳. به تعبیر امروزی‌ها حکومت یک مسئله‌ی واقعی است نه ارزشی (منظور ایشان از ارزش اعتبار است نه ارزشمند توضیح این تفاوت در وبلاگ نویسنده آمده است). Ensaftalab.blog.ir انصاف‌طلب.

۴. علت قائل شدن به نظریه جدائی دین از دنیا، تسلط بی‌رحمانه‌ی دین‌هائی است که توسط بشر تحریف شده و امور مردم را به یغما برده است و متأسفانه این نظریه را به اسلام سرایت دادند به جرم اینکه اسلام هم یک دین است اما توجهی به تحریف شده‌بودن دین خود و عدم تحریف اسلام نداشتند و ندارد و

آمده می‌گویند: «بدیهی است که هر کسی حقی دارد، استدلال نمی‌خواهد مثل حق آزادی و ...» بعد این سوال مطرح می‌شود که آیا همین حقوق طبیعی که اسم بردید مثل حق آزادی، چیزی هست که آنها را محدود کند؟ که در اینجا نظریه‌های مختلفی وجود دارد مثلاً جان لاک می‌گوید آزادی دیگران و همچنین مصالح اجتماعی آزادی افراد را محدود می‌کند و بعد این بحث پیش می‌آید که آیا آزادی حق است یا تکلیف^۱ و اینگونه مباحث که دیده می‌شود حق طبیعی هم دچار محدودیت می‌شود چه بسا علاوه بر آن باید برای برخی مثل حاکم ملی نیز این استثناء را قائل شد که بتواند برخلاف برخی قوانین تصمیم بگیرد، چه بسا یک قانونی باشد که با مصلحت مهمتری تعارض دارد پس حاکم باید بتواند خلاف آن قانون عمل کند.

به هر حال کلمه‌ی انتخاب یک واژه‌ی عربی است که از ریشه‌ی ن.خ.ب به معنای نخبه‌گیری و نخبه‌گزینی می‌باشد، اما در عُرف فارسی‌زبانان معنای وکالت را می‌فهماند؛ اگر منظور از «انتخاب» معنای اول باشد، این نظریه بر می‌گردد به همان حق الهی و اگر منظور از لفظ «انتخاب» معنای دوم یعنی وکالت باشد مسائلی بر سر راه وجود دارد که مانع اثبات این نظریه می‌شود.^۲

منطق حاکم بر این نظریه: در حقانیت حاکم، شایستگی و لیاقت شرط نیست بلکه صرف انتخاب مردم برای حاکمیت وکیل کفایت می‌کند.^۳

نمی‌خواهند داشته باشند.

۱. ساده و خلاصه: آزادی حق است اما حفظ آزادی توسط دیگران تکلیف است، یعنی شما حق دارید آزاد باشید و من تکلیف دارم شما را آزاد بگذارم و دقیقاً همین حق را من نسبت به شما دارم که آزاد باشم و تکلیف دارید به آزادی من احترام بگذارید، این یک ارتباط دو سویه هست.

۲. به اشکالات این نظریه در مبحث پیامدهای نظریه‌ی انتخاب و انتصاب خواهیم پرداخت.

۳. ممکن است کسی بگوید: «مردم بر اساس لیاقت انتخاب می‌کنند»، اگر این اتفاق بیافتد، لطف مردم است، چراکه هیچ کسی حق ندارد به دیگری بگوید چرا این را انتخاب کردی و چرا آن را انتخاب نکردی

۳. حق الهی

در این نظریه بشر یک موجود ناشناخته است که هنوز تمام استعدادهایش شناخته شده نیست، بنابراین نمی‌توانیم برای یک موجود ناشناخته طرح ارائه کنیم؛ از طرفی اگر بشر یک استعدادی داشته باشد و خداوند به آن اشاره‌ای نکند کم لطفی‌ست خداوند کم لطفی نمی‌کند بنابراین قوانین کلی باید توسط خدای متعال وضع شود؛

از این رو حاکمیت یک حق الهی است^۱، یعنی حق خداست و کسی حق ندارد بر دیگران حکومت کند [این مسئله را همه‌ی ادیان آسمانی به نحوی مطرح نموده‌اند]؛ به بیانی دیگر چون خدا خالق انسان هست خودش حق دارد قانون وضع کند و خودش حق دارد بر انسان حکومت کند چون حکومت‌پذیری نوعی معبودیت است، و معبودیت اختصاص به خدا دارد^۲، اما زندگی انسان‌ها تنها به قوانین کلی احتیاج ندارد بلکه باید یک سری قوانین جزئی و حتی اختیارات و اقتداری هم برای حاکم باشد^۳، بنابراین کسی می‌تواند بر مردم حکومت کند که اجازه‌ی حکومت از جانب خدا داشته باشد^۴.

بنابراین هرکسی هرچه دلش خواست را انتخاب می‌کند، و اگر هم ضرورت لیاقت از چنین نظریه‌ای فهمیده شود این نظریه با نظریه‌ی حق الهی تفاوتی نخواهد داشت.

۱. در این نظریه تفاوت اساسی بین اهل سنت و تشیع وجود دارد، در نظریه اهل تسنن همچون نظریه تشیع وضع قوانین کلی بمعهدی خداوند است اما ایشان می‌گویند در قوانین - جزئی باید یک نفر توسط مردم انتخاب شود و شرطی هم ندارد که حاکم چه کسی باشد، هر که بود واجب الاطاعه است.

۲. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۷: *إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ*

۳. همانگون که در نظریه دموکراسی مطرح گردید.

۴. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴: *اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ*

نظریه‌ی اهل تسنن

در مقدمه‌ی سابق شیعه و سنی با هم وحدت دارند همانگونه که نسبت به حق حاکمیت در زمان پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحدت داشته و اهل تسنن نیز قائلند خود ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باید حاکم باشد و اختلافی در این مورد نیست، اما اهل تسنن برای حاکمیت بعد از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گویند پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تکلیف حکومت را معلوم نکرده بنابراین حق حاکمیت با آن کسی است که مردم با او بیعت کنند، به تعبیری در نظریه‌ی اهل تسنن، صرف بیعت مشروعیت می‌آورد و کسی که مردم با آن بیعت کردند واجب الاطاعه می‌باشد.

منطق این نظریه: هرکسی که مردم او را بخواهند اگرچه یزید باشد خلیفه مسلمین می‌شود.

نظریه تشیع

از نظر شیعه در دوره‌ی حضور معصوم عَلَيْهِ السَّلَام حق حکومت مختص امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام است، و روایاتی که امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام را معرفی می‌کند زمینه‌ی کشف حاکم را فراهم می‌کند نه اینکه چون حدیث گفته ایشان معصوم هستند پس باید حاکم بشوند،^۱ به تعبیر دیگر خبر دادن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطلاع رسانی از یک حقیقتی است که مورد رضایت الهی می‌باشد.

اما شیعه در زمان غیبت معصوم عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌گوید حاکمیت «حق بی‌قید و شرط ملی» است و هرچه مردم خواستند همان باشد، حتی یزید! بلکه شیعه قائل است

۱. به تعبیر علمی: نص کاشف از حاکمیت است نه ناصب حاکمیت.

در زمان غیبت شرایطی وجود دارد که واجدان این شرایط حاکم هستند؛^۱ در این نظریه خون و نژاد اهمیتی ندارد بلکه ملاک در حق حاکمیت لیاقت الهی است،^۲ اگرچه وراثت و طبیعت در استعداد تاثیرگذار است^۳ ولی این تاثیرگذاری منجر به انحصار حق حاکمیت به یک خاندان نمی‌شود.^۴ منطق حاکم بر کلام فوق: اگر کسی حق حکومت بر مردم را به دست آورد و بر اساس لیاقت الهی^۵ حاکم شد، اگر لیاقت را از دست داد، بالتبع حق حاکمیت نیز از او گرفته می‌شود.

ولایت اسلامی

مفهوم واژه‌ی ولایت در اسلام

در فارسی معادل‌های مختلفی برای واژه‌ی ولایت مطرح شده اما بهترین معادل برای لغت "ولایت" که یک واژه‌ی عربی هست، در فارسی همگشن^۶ می‌باشد، همگشن یعنی عینیت و یکی شدن محض، این معنا را زمانی می‌توانیم بفهمیم که ما در لغت عربی خوب به کارکرد و کاربرد لغت ولایت توجه داشته

-
۱. بحث انتخاب و انتصاب حاکم از همین جا نشأت می‌گیرد که در بحث مستقلی به آن پرداخته شده.
 ۲. اینکه معصومین علیهم‌السلام از فرزندان علی و فاطمه علیها‌السلام بوده‌اند به دلیل وراثت نیست، چه بسا فرزندان دیگری همچون عباس بن علی بن ابی‌طالب، محمد بن حنفیه و ... علیهم‌السلام نیز داشته‌اند ولی وراثت طبیعی زمینه‌ی امامت ایشان را فراهم نیاورد، به تعبیر علمی وراثت گاهی حیثیت تعلیلی می‌شود اما هرگز حیثیت تقییدیه واقع نمی‌شود.
 ۳. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۶: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.
 ۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.
 ۵. در بحث شرایط حاکم به آن اشاره خواهیم نمود.

باشیم، در مفهوم این واژه دو مؤلفه‌ی دیگر هم وجود دارد، مصلحت و محبت؛ زمانی ولایت تحقق پیدا می‌کند که مولی علیه به ولیّ محبت داشته باشد و همچنین ولیّ مصلحت مولی علیه را در نظر بگیرد، بر همین اساس ولیّ اسلامی نیز در تمام امور موظّف است مصلحت را در نظر داشته باشد، رعایت مصلحت به حدی مهم است که در برخی موارد ممکن است باعث کاهش محبوبیت زمامدار نیز گردد، اما با این حال بر ولیّ اسلامی لازم است مصلحت را بر کسب محبوبیت مقدم بشمارد، همچنین زمانی به مردم می‌شود گفت مولی علیه که نسبت به ولیّ خود محبت داشته باشند، یعنی در حکومت اسلامی آنچه مردم را به میدان می‌کشاند و گروه‌های مختلف را در کنار هم منظم، نظام می‌دهد، محبت به ولایت است.^۱

۱. یکی از حضار: آنچه شما به محبت معنا کردید ولایت است نه ولایت!

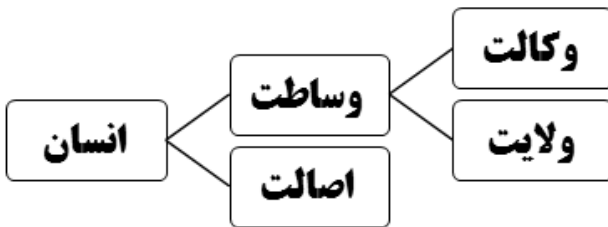
پاسخ: لطفاً بیشتر دقت کنید، ما نگفتیم معنای ولایت محبت است، گفته شد «در شناخت واژه‌ی ولایت باید به چندین مفهوم و مؤلفه توجه داشت، یکی از آن مفاهیمی که در واژه‌ی ولایت دخیل است مصلحت، دیگری محبت است، یعنی مولی علیه با محبت و مصلحت باید به مقام همگشن برسد».

انتخاب یا انتصاب؟!

اصالت، وکالت، ولایت

انسان‌ها نسبت به امور خود می‌توانند سه حالت داشته باشند: اصالت، وکالت،

ولایت؛



اصالت یعنی اینکه انسان بدون دخالت دیگری خودش به کار خودش مشغول شود، وکالت یعنی اینکه امور انسان توسط دیگری انجام شود که آن دیگری توسط موکل انتخاب می‌شود، ولایت هم به این معناست که انسان امورش توسط دیگری انجام بشود.

پس از آنکه نوع رفتار انسان بر سه قسم توضیح داده شد باید بینیم ولایتِ زمامدار بر مردم از چه طریقی اتفاق می‌افتد؟ آیا بر اساس انتخابِ مردمی یا انتصاب الهی؟

قبل از هر مسئله‌ای باید بگویم این تیتراژ [انتخاب یا انتصاب] صحیح نیست، چراکه «زمامداری» از امور اعتباری^۱ است و واقعیتی جز جعل و قرار دادن و تعیین نمودن ندارد؛ یعنی اساساً در بحث ولایت اسلامی، ما چیزی به اسم انتخاب نداریم بلکه طبق هر دو نظریه، ولایت انتصابی است، از این‌رو می‌توانیم

۱. امور اعتباری در برابر امور تکوینی، اموری را گویند که به فرض و جعل و قرارداد ایجاد می‌شود و آن را به واضح و جاعل آن نسبت دهند.

بگوئیم ولیّ یا بر اساس انتصاب مردم و یا انتصاب الهی به ولایت منصوب می‌شود.

در نظریه‌ی انتصاب الهی، مشروعیتِ حکومتِ زمامدار [در زمان حضور معصوم علیه السلام] بصورت مستقیم، و در زمان غیبت ایشان علیه السلام بصورت تعیین شرایط] از جانب خداوند می‌باشد و اوست که زمامدار را منصوب می‌نماید. مطابق نظریه‌ی انتصاب مردمی زمامدار مشروعیت خود را از جانب مردم کسب نموده و مردم او را نصب می‌کنند، به هر حال تبدیل عنوان «انتصاب مردمی» به «انتخاب» یک سخن علمی به نظر نمی‌آید.

مسئله‌ی دیگر اینکه علت وجود این تقسیم بندی‌ها، نوع نگاه نظریه پردازان، پیرامون ماهیت ولایت فقیه می‌باشد، یعنی اگر نگاه ما به مسئله‌ی ولایت یک نگاه فقهی صرف باشد [مانند نگاه اهل سنت^۱ و برخی فقه‌های معاصر^۲] نصب زمامدار از وظایف مردم خواهد بود^۳ و اگر نگاه ما به این مسئله، یک نگاه کلامی باشد، نصب زمامدار از وظایف خداوند خواهد بود؛ چراکه علم کلام به فعل خداوند و در ادامه به فعل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان ایشان می‌پردازد و علم فقه به فعل مکلفین و مردم.^۴

۱. قاضی عضد الدین ایجی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵: نصب امام بنا بر نظر ما بر مردم واجب است، اما بنا بر نظر شیعه و اسماعیلیه نصب امام بر مردم واجب نیست بلکه بر خدا واجب است.

۲. صالحی نجف‌آبادی / حسینعلی منتظری.

۳. شاید همین مسئله سبب شده تا برخی از رؤسای جمهور ایران اسلامی به اهل تسنن گرایش بسیاری نشان می‌دهند تا حدی که حاضرند برای رضایت ایشان «شهادت حضرت زهرا علیها السلام را از تقویم رسمی حذف کنند! هم اصل لهم.

۴. در علم کلام این مسئله اینگونه طرح می‌شود: «نصب امام بر خداوند واجب است عقلاً»، و در علم فقه: «نصب امام بر مردم واجب است شرعاً».

علت تفاوت در نظریه

یکی از سوالاتی که همواره در ذهن مقلدین وجود دارد این است که چرا در نظریه‌های دینی تفاوت وجود دارد؟ پاسخش این است که علت تفاوت نظریه‌ها نوع نگاه نظریه‌پرداز به موضوع است، مثلاً در همین موضوع ولایت فقیه برخی از دریچه‌ی علم کلام وارد موضوع می‌شوند و برخی از دریچه‌ی علم فقه، موضوع علم کلام بررسی فعل و رفتار خداست، و علم فقه موضوع بررسی فعل و رفتار مکلفین، به بیان ساده‌تر در علم کلام به این سوال پاسخ داده می‌شود که «بر خداوند چه چیزی عقلاً واجب است یا واجب نیست؟»، و در علم فقه به این سوال پاسخ داده می‌شود که «بر مکلف چه چیزی شرعاً واجب است یا واجب نیست؟» طبیعی هست وقتی با دو نگاه مختلف به بررسی یک موضوع بپردازیم در نتیجه نیز تفاوت‌ها و شباهت‌هایی پدیدار می‌شود؛ اما سوال اصلی اینجاست «کدام نظر صحیح است؟» برای پاسخ باید گفت، از آنجاکه موضوع زمامداری و حکومت یک مسئله‌ی عقلی است و ارتباطی با دین و مکتب خاصی ندارد،^۱ در نتیجه باید بگوئیم یک مسئله‌ی ولایت فقیه یک موضوع عقلی هست، وقتی موضوع ما عقلی بود باید به دلایل عقلی‌اش مراجعه کنیم، اگر دلائل عقلی اثبات کرد انتصاب زمامدار فعل خداست، موضوع ما کلامی می‌شود و اگر دلایلی که ارائه کردمی اثبات کرد که انتصاب زمامدار فعل مکلف است، موضوع ما فقهی می‌شود.

ممکن است کسی بگوید «اگر ولایت فقیه را کلامی بدانیم منکر ولایت فقیه، منکر ولایت امام معصوم علیه‌السلام و در نتیجه منکر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است بر

۱. یعنی تمام عقلای عالم می‌دانند که جامعه نیاز به حکومت و زمامدار دارد، در این احتیاج فرقی ندارد مسلمان باشیم یا غیر مسلمان.

همین اساساً منکر ولایت فقیه، مرتد خواهد بود، و احکام ارتداد مثل باطل شدن عقد ازدواجش با همسرش و ... بر او حمل می‌شود، در حالیکه هیچ یک از مراجع تقلید قائل به این حرف نشده‌اند بنابراین ولایت فقیه کلامی نیست» ولی در جوابش می‌شود گفت: «ولایت فقیه یکی از فروعات ولایت امام و ولایت نبی است، و آنچه باعث ارتداد می‌شود انکار اصل ولایت ایشان است نه انکار فروعات ولایت ایشان».

به هر حال از نظر بینش اسلامی اگرچه در وکالت، انتخاب شرط است ولی در ولایت مسئله‌ی انتخاب شرط نیست، مثل ولایت پدر بر فرزند که امور فرزند توسط پدر انجام می‌پذیرد اما پدر، منتخب فرزند نبوده است.

دلایل ولایت اسلامی

پس از آنکه در مباحث گذشته، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بر اساس قرآن و سنت، و همچنین عقل یکی اثبات شد، حال نوبت به این مسئله می‌رسد «آیا عقل علاوه بر حکومت اسلامی، ضرورت انتصاب حاکم اسلامی را نیز اثبات می‌کند یا می‌گوید در حاکم فرقی بین اسلامی بودن و غیر اسلامی بودن آن نیست؟!».

مسئله بعدی اینکه در اثبات ولایت اسلامی فرقی بین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نمایندگان ایشان اعم از معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و غیر معصوم در حکومت و زمامداری وجود ندارد، بر همین اساس، ما در صدد نیستیم پائین‌ترین رتبه‌ی ولایت اسلامی، یعنی ولایت فقیه را اثبات کنیم، بلکه **اگر لزوم ولایت اسلامی را اثبات کردیم لزوم ولایت فقیه خود به خود اثبات می‌شود.**

دلایل عقلی

قاعده‌ی لطف بر اساس حق انسانیت^۱

در جای خود اثبات شد یکی از حقوق انسان، حق پرورش و انسانیت است، که اساسی‌ترین حق انسانی نیز می‌باشد؛ دور از لطف است که خداوند به خوراک، پوشاک و مسکن به عنوان نیازهای طبیعی بشر توجه کند ولی اساسی‌ترین حق او یعنی حق انسانیت را مورد توجه خویش قرار ندهد، از طرفی، پرواضح است که خداوند نسبت به هیچ موجودی کم‌لطفی نمی‌کند، همچنین یکی از **ملزومات**

۱. قبلا در همین کتاب اثبات کردیم که انسان بر اساس استعدادی که دارد، حق هم خواهد داشت، مثلا استعداد تحصیل دارد، حق تحصیل هم خواهد داشت، و گفتیم یکی از ← → استعدادهای انسان، انسانیت است یعنی اختیار دارد پیامبر بشود و اختیار دارد شمر بشود، بر این اساس انسان، حق انسانیت نیز دارد.

رشد انسانیت وجود حاکم اسلامی است که پیامبران همان زمامداران هستند؛ اگرچه پیامبران در نسل خاصی زیست می‌کنند اما این لطف الهی منحصر به نسل خاصی نیست در نتیجه پیامبران موظف هستند نمایندگان خویش را بصورت اسم و رسم دقیق^۱ و یا با بیان شرایط^۲ معین کنند تا مردم در نبود پیامبران به سراغ نمایندگان پیامبران بروند.

حکمت الهی با توجه به حق انسانیت

گذشته از قاعده‌ی لطف، فرد حکیم هرگز رفتار غیرحکیمانه انجام نمی‌دهد، دور از حکمت است که خداوند حکومتی را تشکیل دهد و آن را رها نموده تا هرکه خواست زمامدار امور شود، و یا هرکه را مردم خواستند زمامدار کنند، بنابراین طبق قاعده‌ی حکمت نیز می‌توانیم بگوئیم بر خداوند لازم است حاکم اسلامی برای حکومت اسلامی تعیین نماید.^۳

اگرچه در برهه‌ای از زمان پیامبران همان زمامداران هستند اما این نیاز منحصر به نسل خاصی نیست در نتیجه پیامبران، به عنوان زمامداران الهی موظف هستند نمایندگان خویش را بصورت اسم و رسم دقیق^۴ و یا با بیان شرایط^۵ معین کنند تا مردم در نبود پیامبران به سراغ نمایندگان پیامبران بروند.

۱. که در ادبیات شیعی این نمایندگان امام نام دارند.

۲. که در ادبیات شیعی ولایت فقیه نام دارد.

۳. آیات بسیاری وجود دارند که آنچه به عهده‌ی خداوند است را مطرح می‌کنند مانند آیه ۶ سوره هود که می‌گوید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا، مفسرین در مورد وایه‌ی رزق گفته‌اند شامل هر دو رزق یعنی رزق انسانی رزق طبیعی می‌شود.

۴. که در ادبیات شیعی این نمایندگان امام نام دارند.

۵. که در ادبیات شیعی ولایت فقیه نام دارد.

دلایل عقلی غیر محض

ماهیت احکام اسلام

همانگونه که سابقاً نیز بیان شد اسلام دین زندگی است و برای تمام شئون زندگی برنامه ارائه کرده است، چگونگی این احکام نشان می‌دهد که باید حکومتی باشد تا این مسائل مهم به اجرا درآید، از طرفی کسی می‌تواند حاکم باشد که به این قوانین آگاهی داشته و نسبت به احکام الهی متعهد و امین باشد (عدالت)، و در میان تمام مسلمین، پر واضح است که پس از پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام این صفات در فقیه وجود دارد. بنابراین نمی‌شود خداوند متعال احکام این چنینی صادر کند که بدون حضور زمامدار اجرا شدنی نیست، اما کسی را به عنوان زمامدار برای اجرای این احکام تعیین نکند.

نهی از رجوع به طاغوت

در زندگی روزمره‌ی همه‌ی مردم مسائلی وجود دارد که برای برطرف شدن آن نیاز به دخالت حکومت و حاکم می‌باشد، اما همانگونه که در مباحث قبل گذشت، مطابق آیات^۱ و روایات، خداوند مؤمنین را از رجوع به حکومت غیر اسلامی^۲ منع کرده است.

بدین لحاظ این سوال پیش می‌آید که وظیفه‌ی مردم در اینگونه ابتلائات و گرفتاری‌ها چیست؟ این سوال توسط مردم از معصوم علیهم‌السلام نیز پرسیده شد و ایشان نیز پاسخ داده‌اند، که به دلایل سیاسی از میان این پرسش‌ها و پاسخ‌ها

۱. نساء آیه‌ی ۶۰

۲. امام صادق علیه السلام طاغوت، کسی است که به حق حکم نکند و از جانب خودش حکم و دستور دهد. [الطاغوت کل من یتحاکم الیه من یتحاکم بغیر الحق]؛ در تعابیر امروز می‌شود گفت طاغوت همان دیکتاتور است.

فقط مقبوله‌ی **ابن حنظله** جان سالم به در بُرده و به دست ما رسیده است؛^۱ از سوئی دیگر حکیمانه نیست معصوم علیه السلام مردم را در اینگونه موارد حساس به فردی ارجاع دهد که آگاه به قوانین نبوده و عادل نباشد، در نتیجه می‌توانیم بگوئیم یقیناً معصوم علیه السلام از جانب خداوند برای اینگونه موارد فقیه یعنی همان فرد عادل و عالم به قوانین را نصب کرده است.

جمع‌بندی: بنابر آنچه تاکنون گفته شد مسئله‌ی ولایت فقیه مربوط به فعل خداوند می‌شود نه فعل مکلفین، در نتیجه یک مسئله‌ی کلامی و از فروع است، نه مسئله‌ی فقهی.

نظریه‌ی انتصاب مردمی^۲

بر اساس نظریه‌ی انتصاب مردمی، حاکم حکومت اسلامی با انتخاب مردم به عنوان ولیّ امر مسلمین منصوب می‌شود، مطابق این نظریه شارع تنها به بیان شرایط حاکم اکتفاء کرده و انتخاب حاکم را به عنوان زمامدار امور مسلمین به عهده مردم گذاشته است،^۳ در این نظریه حاکم اسلامی وکیل مردم می‌شود که تبعاً شرایط وکیل و موکل بر این رابطه حاکم می‌گردد و دیگر صحبتی از ولایت نمی‌باشد.

۱. در ماجرای ولایت نشانه‌های واضحی از تحریف در تاریخ وجود دارد، حتی در دوره‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به تبلیغ خانوادگی بود نیز تحریفاتی انجام داده‌اند که برای اهل فن کشف این تحریفات ناممکن نیست.

۲. نوعاً این نظریه توسط اهل سنت مطرح می‌گردد و برخی از علمای شیعه نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی به این نظریه قائل شدند، [این نظریه در ابتدا توسط آقای نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، در کتاب ولایت فقیه، حکومت صالحان، مطرح و سپس توسط آقای ← → منتظری در دروس ولایت فقیه بسط و گسترش یافته است]، اما تفاوت مهمی در نظریه‌ی اهل سنت و این گروه از عالمان به چشم می‌خورد، این دسته از علمای تشیع قائلند انتخاب مردمی باید از بین فقها صورت پذیرد ولی اهل سنت شرط فقاقت برای منتخب مردم را قائل نیستند.

۳. حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، و فقه الدولة الاسلامیة، ص ۴۰۷ و ۴۰۸.

چراکه پیشتر نیز گفته شد در ولایت مسئله‌ی انتخاب شرط نیست، مثل ولایت پدر بر فرزند که امور فرزند توسط پدر انجام می‌پذیرد اما پدر، منتخب فرزند نبوده است.

نظریه‌ی انتصاب الهی

بر اساس نظریه‌ی انتصاب الهی، زمامدار حکومت اسلامی بنا بر شرایطی که از جانب حاکم اصلی یعنی خداوند متعال، مقرر گردیده، معین می‌شود که در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود ایشان و در پس از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمایندگان خاص ایشان یعنی حضرات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و پس از ایشان نیز نمایندگان عام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی فقیه جامع‌الشرایط، ولیّ امر مسلمین می‌باشند؛ البته فقیه جامع‌الشرایط، توسط نمایندگان خبره و دین‌شناس، که منتخب مردم نیز می‌باشند، بر اساس شرایط گفته شده در قرآن و سنت، شناسایی شده و به عنوان ولیّ فقیه^۱ معرفی می‌شود،^۲ مطابق این نظریه، ولیّ فقیه به عنوان آخرین رتبه از ولایت اسلامی شناخته شده و تبعاً شرایط ولیّ و مولیّ علیه بین مردم و حاکم برقرار می‌شود.

۱. چون همانگونه که سابقاً نیز گفته شد، جز خداوند که خالق انسان است و حاکم اصلی می‌باشد کسی حق حکومت بر مردم را نداشته مگر آنکه او به کسی اجازه‌ی حکومت بر مردم را دهد.

۲. موسوی خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۵۱.

پیامدهای التزام به نظریه‌ی انتصاب مردم یا انتصاب الهی

ولیّ فقیه منتصب مردم

نظر به اینکه طبق این نظریه، ولیّ فقیه اعتبار حکومت خود را از رأی مردم کسب می‌کند :

۱. مشروعیت ولایت با انتخابات پدید می‌آید، یعنی رأی مردم منشاء مشروعیت حکومت حاکم می‌باشد.

۲. ولایت سیاسی مردم فقط به عهده‌ی فقیه‌ی است که مردم آن را انتخاب کرده‌اند و فقهای دیگر از نظر شرعی هیچگونه وظیفه‌ای در ولایت سیاسی ندارند.

۳. اختیارات ولیّ فقیه به همان اندازه است که مردم به او اجازه داده‌اند، اگر اجازه‌ی مطلق دادند اختیارات او مطلق و اگر اجازه‌ی مقید دادند، اختیارات او مقید است.

۴. ولیّ فقیه بخشی از قانون اساسی است و اختیارات او فراتر از قانون اساسی نمی‌باشد.

۵. مشروعیت هر یک از سه قوا و حتی مشروعیت ولیّ فقیه از انتخاب مردم سرچشمه می‌گیرد.

۶. از آنجاکه مشروعیت ولیّ فقیه از رأی مردم است، عزل او نیز با خواست مردم صورت می‌پذیرد.

۷. ولیّ فقیه اجازه‌ی صدور حکم حکومتی ندارد.

۸. انتقاد از ولیّ فقیه نه تنها مجاز بوده بلکه انتقاد منتقد می‌تواند با مقداری

تندی و خشونت نیز آمیخته باشد.^۱

۹. با مرگ یکی از طرفین قرارداد، عقد باطل شده و ولیّ فقیه از ولایت برکنار می‌شود.

در یک جمله می‌شود گفت اگر ما قائل شدیم ولایت فقیه باید بر اساس انتصاب مردم شکل بپذیرد، خود به خود ولایت به وکالت تبدیل نموده و آن را در حدّ یک پُستِ تشریفاتی تنزل دادیم به حدی که می‌تواند حتی ابزاری برای استعمارگران قرار گیرد، به بیان دیگر وقتی مشروعیت ولیّ بنا بر خواست مردم بود و اختیاراتش را نیز مردم تعیین کردند، حتی به واسطه‌ی حضور این ولیّ، اختیار فقهای دیگر در دخالت امور سیاسی سلب شد و دیگر منزلتی برای فقیه نمی‌ماند، ضمن اینکه کفایت یک اطاق جنگ روانی وجود داشته باشد تا مردم را به سمت کاندیدای خاصی هدایت کند دقیقاً همان اتفافی که در انتخابات‌های دیگر صورت می‌پذیرد، نباید فراموش کنیم افکار عمومی را رسانه‌های عمومی تغییر می‌دهند؛^۲

ولیّ فقیه انتصاب الهی

نظر به اینکه طبق این نظریه، ولیّ اسلامی اعتبار حکومت خود را از دین کسب می‌کند نه رأی و خواست مردم :

۱. مشروعیت ولایت از جانب دین بوده و مردم در به فعلیت رساندن حکومت نقش آفرینی می‌نمایند، یعنی اگر مردم ولایت آن فقیه را نپذیرفته و نافرمانی

۱. حسینعلی منتظری، ولایت فقیه و قانون اساسی، نشریه پیام هاجر، ش ۲۳۶، ص ۶۵.

۲. بیانات امام خامنه‌ای در دانشگاه امام حسین (ع) ۱۳۷۴/۰۸/۱۷.

نمودند،^۱ تبعاً فقیه نیز نمی‌تواند اعمال ولایت نماید،^۲ اما ناگفته نماند اگر فقیهی دارای شرایط بود از نظر شرعی بر مردم واجب است ولایت او را بپذیرند^۳ و عدم پذیرش ولایت ولیّ اسلامی از نظر دین اسلام حرام می‌باشد.

۲. ولایت سیاسی مردم به عهده‌ی فقیهی می‌باشد که دارای شرایط رهبری است.

۳. عصمت یک فضیلت معنوی است و تأثیری در دایره‌ی اختیارات حکومتی ندارد، بنابراین اختیارات ولیّ اسلامی در تمام مراتب [چه رسول اکرم ﷺ باشد و چه فقیه جامع‌الشرایط] برابر است، البته این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه علیهم‌السلام و رسول اکرم ﷺ است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛^۴ بلکه صحبت از وظیفه است،^۵ بنابراین احکام اختصاصی معصومین علیهم‌السلام و رسول اکرم ﷺ شامل ولیّ فقیه نمی‌شود.

۴. اختیارات ولیّ فقیه در حوزه‌ی اهداف و مصالح اسلام و مسلمین بوده و از آنجاکه قانون اساسی باید به تأیید ولیّ اسلامی برسد، تبعاً اختیارات ولیّ [در هر مرتبه‌ای که باشد] بیش از قانون اساسی است.

۵. مشروعیت هر یک از قوا از ولیّ اسلامی سرچشمه می‌گیرد.

۶. ولیّ اسلامی در صورت از دست دادن شرایط علمی و عملی خود به خود

۱. مانند عدم پذیرش ولایت امام علی علیه‌السلام توسط مردم زمان ایشان که منجر به عدم جریان ولایت آن معصوم علیهم‌السلام گردید.

۲. نه اینکه حق ولایت نداشته باشد، بلکه منظور این است به دلیل عدم التزام مردم و نافرمانی، ولیّ اسلامی توانائی ولایت ندارد.

۳. موسوی خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۵۰.

۴. همانطور که سابقاً نیز بیان شد، ولایت، یک ابزار برای پرورش انسانیت است نه یک مقام.

۵. موسوی خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۵۱.

معزول می‌شود و دیگر ولایت ندارد.^۱

۷. ولی‌اسلامی می‌تواند در صورت لزوم حکم حکومتی صادر نماید.

۸. اجازه‌ی انتقاد از ولایت اسلامی و نصیحت ایشان وجود دارد و طبیعی است که در نوع انتقاد و نصیحت لازم است مصلحت اسلام و مسلمین در نظر گرفته شود.

۹. مدت زمان حکومت ولی‌اسلامی تا زمانی است که صفات رهبری را حفظ کند و کوچکترین خطای او باعث منعزل شدن ولایتش می‌شود، ممکن است برای یک ولی در زمان قائم مقامی این اتفاق پیش بیاید و ممکن است ولی دیگر تا آخرین لحظات حیاتش نیز شرایط رهبری را حفظ نماید.

۱۰. ولایت اسلامی با مرگ مولی‌علیه از بین نمی‌رود، یعنی تغییر نسل باعث نمی‌شود که ولایت ولی‌اسلامی از بین برود، تنها راه از بین رفتن ولایت از بین رفتن شروط ولایت است.

مشترکات دو نظریه

۱. حاکمیت اصلی از آن خداست.

۲. کلیه‌ی قوانین باید مطابق مصالح و اهداف اسلام باشد.

۳. دین و سیاست دو مقوله‌ی انفکاک ناپذیر هستند.

۴. ولی‌اسلامی در برابر خداوند و امت اسلامی مسئول است.

۵. ولایت‌اسلامی فردی است نه شورائی چراکه ولایت شورائی باعث تشویش

و هرج و مرج می‌شود.

۱. سوره‌ی حافه آیات ۴۴-۴۷: اگر پیامبر [که ولی اسلامی است] حتی یک کلمه از پیش خود جعل کند و به ما نسبت دهد [که از عدالت اسلامی خارج می‌شود]، با دست توانای خود او را می‌گیریم، و سپس او را هلاک می‌کنیم، آن وقت کسی از شما نمی‌تواند مانع از عذاب او بشود.

۶. در حکومت اسلامی هیچ مقامی فوق شریعت نیست بر همین اساس ولیّ اسلامی اجازه‌ی اعمال نظر شخصی ندارد بر همین اساس دیکتاتوری در هیچکدام از دو نظریه راه ندارد.
۷. در ولایت غیر معصوم یعنی ولایت فقیه جامع الشرایط، نظارت بر کارهای ولیّ اسلامی به وسیله‌ی ابزارهای کنترل درونی (ملکه‌ی تقوا و عدالت) و همچنین کنترل بیرونی (نظارت همگانی و مجلس خبرگان) اعمال می‌گردد.
۸. ولیّ فقیه در امور شخصی ملت نمی‌تواند دخالت داشته باشد.
۹. ولایت امری مسلمین، یک مسؤلیت اجرائی نیست.
۱۰. انتقاد و نصیحت یک حق طبیعی برای هر انسان بوده و آزاد است.

شرایط ولیّ اسلامی

نظریه انتصاب مردم^۱

۱. عقل و درایت کافی
۲. اسلام و ایمان
۳. عدالت
۴. علم و فقاہت
۵. قدرت و تدبیر رهبری
۶. آلوده نبودن به خصلت‌های ناپسند
۷. مرد بودن
۸. حلال زاده بودن

نظریه انتصاب الهی

از نظر قائلین به نظریه‌ی انتصاب الهی در مجموع دو دسته شرایط برای زمامدار تعریف شده است، شروط عام و شروط اساسی.^۲

شروط عام

۱. عقل و درایت کافی
۲. اسلام و ایمان
۳. قدرت و تدبیر رهبری
۴. مرد بودن

۱. منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، صص ۳۳-۱۸۰.

۲. موسوی خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۴۷.

۵. حلال زاده بودن

شروط اساسی

۶. افضلیت علمی به قانون^۱

۷. عدالت

نبود شرط فقاہت در نظریه‌ی انتصاب الهی

همانطور که مشاهده می‌شود شرطی با عنوان «فقاہت» گفته نشده و همین مسئله سبب گردید تا پیروان نظریه‌ی انتصابِ مردمی، تصور کنند در نظریه‌ی انتصاب الهی توجهی به مسئله‌ی فقاہت نشده است، اما بررسی صحیح از شرط هفتم یعنی علم به قانون می‌تواند پاسخ مناسبی برای این مسئله باشد. امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ به عنوان تبیین کننده‌ی نظریه‌ی انتصاب الهی در توضیح «مفهوم قانون» می‌فرماید: «حاکم و خلیفه باید احکام اسلام را بدانند، یعنی قانون دان باشد»،^۲ چراکه اگر قوانین اسلامی را نداند از دو حال خارج نیست، یا باید مُقلِّد قانون باشد و یا مقلد نباشد، که «اگر زمامدار... تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود. و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد»،^۳ امام رحمۃ اللہ علیہ در بخش مستندات ولایت فقیه، طی استنباط ولایت فقیه با روایت «اللهم ارحم خلفائی...» برای توضیح واژه‌ی «خلفا» می‌گوید: «منظور از «خلفا» فقهای اسلامند^۴ روایت، راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند شامل نمی‌شود^۵

۱. موسوی خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۴۸.

۲. موسوی خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۴۸.

۳. همان.

۴. همان، ص ۶۳.

۵. همان، ص ۶۲.

محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند و فقط نقل حدیث می‌کنند این از نظر رسول الله ﷺ بی‌ارزش است»^۱.

بنابراین مطابق نظریه‌ی انتصاب الهی، نه تنها فقاہت شرط زمامدار اسلامی است بلکه یکی از شروط اساسی حاکم اسلامی افضلیت در فقاہت می‌باشد، البته باید توجه داشت منظور از افضلیت در فقاہت، مرجعیت نیست.^۲

چند سوال

برای اینکه کتاب حاضر بتواند به تفکر سیاسی نسل جوان امروز نزدیکتر شود، پس از نگارش اولیه، یک نسخه PDF به دوستانی با سلیق‌های مختلف سیاسی داده و تقاضا کردم مطالعه، سپس نظر خودشان را بیان کنند؛ جادارد از فرد فرد این عزیزان تشکر کنم، سوالاتی هم که در ادامه می‌خوانید بخشی از ابهامات موجود در ذهن همان دوستان است.

فقیه هدایت‌کننده‌ی جامعه و شاه حاکم آن باشد

چه عیبی دارد که شاه سلطنت کند و فقیه هدایت! عین سابق که اینگونه بود؟ در پاسخ به این سوال باید گفت: تاریخ این مسئله را اثبات نمی‌کند که فقیه فقط نقش هدایت‌گری اجتماع را داشته باشد بلکه در موارد متعدد فقیه حاکم را تهدید به عزل نیز می‌نمود، به تعبیر سیاست امروز، شاه، حکم یک نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهور را داشت، از مکاتبات موجود در تاریخ نیز این مسائل را می‌توانیم بیابیم.

۱. همان، ص ۶۳.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۷۱.

در ثانی سابقاً نیز گفته شد، وقتی حکومت قرار است اسلامی باشد، یا این فرد پادشاه عالم به دستورات اسلامی است و یا عالم نیست، اگر عالم بود که می‌شود همان فقیه، و اگر عالم نبود باید مقلد باشد تا بتواند احکام اسلامی را اجرا کند بنابراین با تقلید، دایره‌ی قدرتش کم می‌شود و آن مرجع تقلید می‌شود حاکم اصلی و این پادشاه فقط نقش یک مدیر اجرایی را خواهد داشت. بنابراین از هر زاویه‌ای به ماجرا نگاه کنیم برای حاکم حکومت اسلامی کسی غیر از ولی‌الاسلامی نخواهد بود.

چرا از بین اینهمه متخصص فقط فقیه می‌تواند و باید حاکم باشد و دیگر متخصصان نه؟!؟

خیلی ساده اینکه در آشپزخانه‌ای که قرار است به وسیله‌ی دستورات و مواد غذایی، آشپزی صورت بگیرد، اگر بخواهیم کسی را مسئول کنیم، به دنبال سرآشپز می‌گردیم و اگر نبود سراغ آشپز می‌رویم، دنبال اقتصاددان، مهندس مکانیک و اینگونه موارد نمی‌رویم، بله اینها هم می‌آیند و در همان رستوران غذا نوش‌جان می‌کنند اما اینها در آشپزخانه مسئول نمی‌شوند.

در جامعه‌ای اسلامی که قرار است به وسیله‌ی دستورات اسلامی حکومتی صورت بگیرد، هم همینطور، در نتیجه عقل می‌گوید کسی باید حاکم شود که بتواند دستورات اسلامی را بهتر بشناسد و نسبت به آنها متعهد باشد و بهتر اجرا کند، شکی نیست بهترین گزینه برای این صفات، «فقیه» یعنی اسلام شناس است، این را نیز نباید فراموش نمود، یکی از اساسی‌ترین مسائل در اسلام که حتی پیامبر ﷺ و دیگر معصومین نیز به آن پایبند بودند، مسئله‌ی مشورت

است، به حدی که هیچ رهبری اگرچه معصوم^۱ باشد، از آن بی‌نیاز نیست،^۲ بنابراین رهبر جامعه‌ی اسلامی یک فقیهی است که با متخصصین دیگر مشورت می‌کند و بر اساس مصلحت ملی تصمیمی را اتخاذ می‌کند.

اگر بحث مشورت باشد همان اشکالی که به سوال قبل وارد کردید [یعنی مقلد و بی‌قدرت شدن حاکم] دوباره پیش می‌آید!

اشکال قبل این بود که حاکم در مسائل اسلامی شناختی ندارد و یا شناخت ضعیفی دارد که باعث می‌شود اجرای دستورات اسلامی معطل بماند، بنابراین در حکومت اسلامی مهم این است که حاکم در اصول مسائل اسلامی مثل روابط بین‌الملل، حفظ اقتدار، شناخت مسائل روز یا همان موضوع شناسی و اینگونه موارد مقلد نباشد در مسائل دیگر مثل اینکه کجای مملکت اسلامی چگونه باید کشاورزی و آبیاری انجام شود و کجا باید جاده ساخت و کجا باید تونل زد و دیگر موارد تخصصی با مشورت حل می‌شود، اما از آنجاکه اسلام یک ایدئولوژی تامّ هست، اسلام شناسی و تطبیق موضوعات نوین با اصول اسلامی به وسیله مشورت حل نمی‌شود، همین موضوع است که دنیای غرب را به فکر کنار زدن علما انداخته، به حدی که علناً در نشریات خود می‌گویند: «مهمترین مانع برای مهار حکومت اسلامی، روحانیون و علما هستند، زیرا علما با سلاح خود یعنی اجتهاد، مانع از تحقق اهداف غرب می‌شوند»،^۳ در این نشریه برای ایجاد اصلاحات مذهبی تشیع پیشنهاداتی نیز مطرح می‌شود،

۱. فراموش نشود، قبلاً نیز گفته شد، «عصمت» مقام است ولی «ولایت» ابزار، بنابراین می‌شود انسانی معصوم باشد ولی در ولایتش از مشورت نیز بهرمنند گردد.

۲. به حدی مشورت از نظر اسلام مهم است که در اصلی‌ترین کتاب اسلامی یعنی قرآن علاوه بر آیات مستقلاً که در سوره‌های مختلف در مورد آن بیان شده، یک سوره به نام مشورت نازل شده!

۳. نشریه اکونومیست، اوت ۱۹۹۴، مقاله‌ی **انحصار علما باید از بین برود**.

همانطوریکه هزاران جلد کتاب تا کنون برای تحقق همین هدف نگارش شده!^۱ **چرا در ایران پُست‌هایی مانند رهبری، ریاست جمهوری و وزارت اختصاص به مذهب شیعه دارد؟**

طبیعی است که هر حکومتی سِمَت‌های حساس و کلیدی خود را به افراد مطمئن و متعهد واگذار می‌کند؛ یکی از ابعاد تعهد نیز، تعهد به آئین و تفکر مذهبی خود افراد است، در نتیجه، اگر فرد غیر شیعی، انسانی متعهدی باشد قاعداً باید به تفکر مذهبی خود نیز پایبند بوده و در راستای اعتلای مذهب خود، خدمت نماید که در اینصورت یقیناً به تفکر شیعی خیانت خواهد نمود و اگر آن فرد به مذهب خود متعهد نباشد، یکی از شرایط اساسی تصدی مناصب، یعنی تعهد را ندارد.

بنابراین فرد غیر شیعه [اعم از سنی یا حتی غیر مسلمان] یا انسان متعهدی هست یا متعهد نیست، اگر متعهد بود یا نبود در هر دو صورت احتمال خیانتش وجود دارد و عاقلانه نیست کسیکه احتمال خیانتش وجود دارد در یک جامعه دارای مناصبی حساس گردد.

ضمن اینکه در تمامی کشورهای جهان این نوع شرایط وجود دارد، به عنوان نمونه در قانون اساسی کشور لبنان علناً قید شده نخست وزیر باید از میان اهل سنت انتخاب شود و ...

چه اصراری در برقراری حکومت شیعی هست؟

حکومت غیر شیعی اساساً کارآمد نیست، در طول تاریخ نگاه کنید،

۱. پس از آنکه دیدند نمی‌توانند مرجعیت و اجتهاد را حذف کنند به فکر حزبی کردن مرجعیت افتادند، نشریه کیان می‌نویسد: «سیستم اجتهاد و تقلید باید به نظام رقابتی حزبی نزدیک شود، یعنی هر حزبی که رأی بیشتری آورد مرجع تقلید خود را تثبیت کند!» شماره ۲۰

حکومت‌های غیر شیعی هما سلطنت و پادشاهی را به ارمان آورد و اساساً آنچه باعث از بین رفتن سلطنت طاغوتی در ایران شد همین تفکر شیعی می‌باشد، اگر به مطالب قبل خصوصاً در بحث «انصاب مردمی و انتصاب الهی» مراجعه کنید می‌بینید حاکم اسلامی در تفکر غیر شیعی یک فرد تشریفاتی است که هیچ اختیاری ندارد، یعنی در حکومت غیر شیعی حاکم اصلی کسی است که جنگ روانی راه بیاندازد و بتواند افکار عمومی را مدیریت می‌کند، امروز مردم رأی می‌دهند که فلان دستور اسلامی اجرا نشود، حاکم غیر شیعی مجبور است بپذیرد! ضمن اینکه موضوعات دیگری همچون مقاومت، عدم تبعیت از کفار، حفظ اقتدار و ... در حکومت‌های غیر شیعی وجود ندارد.

بر همین اساس امثال آقای نیکسون رئیس‌جمهور سابق آمریکا می‌گویند: «ما باید اصلاح‌طلبان در جهان اسلام را تقویت کنیم،^۱ چون هم به نفع ماست و هم به نفع آنها، آنها هستند که می‌توانند ایدئولوژی اسلامی را تغییر دهند».^۲

نظریه‌ی سکولاریزم جدائی دین از سیاست

همانطور که سابقاً نیز اشاره شده، سیاستمداران غربی^۳ و برخی اندیشمندان شرقی بر این باورند که باید قلمرو دین از سیاست جدا باشد و برای اندیشه‌ی خود ادله‌ی مختلفی را اقامه کرده‌اند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۱. در وبلاگ انصاف‌طلب [مربوط به نویسنده] با آدرس ensaftalab.blog.ir می‌توانید مستندات این فعالیت‌ها را مشاهده نمایید.

۲. ریچارد نیکسون، فرصت را از دست ندهید، ص ۲۰۱.

۳. تامس پرل موتر، ۱۶ ژانویه ۱۹۹۶ روزنامه واشنگتن تایمز: «تنها راه براندازی رژیم ایران ایجاد جدائی میان دین و سیاست است که مجلس آمریکا برای آن ۲۰ میلیون دلار اختصاص داده!» در ادامه می‌گوید: «این مبلغ باید صرف تبلیغات روانشناسی گسترده و حمایت از نیروهای غیر مذهبی ایرانی شود». / رادیو بی‌بی‌سی: ۱۳۷۳/۱/۲۳: مشکلات مردم زمانی حل می‌شود که دین از سیاست جدا شود!

ادله‌ی سکولاریسم بر لزوم جدائی دین از سیاست

می‌توان بطور کلی به چهار گروه تقسیم نمود:

گروه اول: دین افسانه‌ای است که از جهل، ترس و ... مردم صادر شده و مخلوط کردن دین با مسائل اجتماعی، خلطِ خرافه با واقعیت است.

گروه دوم: دین اگرچه حق است ولی یک حق فردی می‌باشد نه یک حق اجتماعی، چراکه زندگی فردی از چنان پیچیدگی‌هایی برخوردار است که نیاز به کمک‌رسانی از غیب وجود دارد، بنابراین قلمرو آن نمی‌تواند در اجتماع باشد و اگر هم در برخی موارد دخالت اجتماعی داشته باشد در حدّ ارشاد می‌باشد.

گروه سوم: دین حق است و قلمرو اجتماعی هم دارد ولی هر کسی شایسته‌ی حکومت نیست و حاکم باید معصوم باشد.

گروه چهارم: دین امری قدسی و آسمانی است و ورود دین به اجتماع و مسائل دنیا دین و حاکمان دینی را آلوده می‌کند.

نقد ادله‌ی سکولاریسم

قبل از هر مطلبی شایسته است بدانیم برای نقد یک امر کلی مثل دین نمی‌شود تکیه به برخی جزئیات نمود و با یک یا دو مصداق یک حکم کلی صادر نمود، افرادی مانند نیچه که می‌گوید «خدا مرده است»^۱ و یا مارکس که می‌گوید «دین افیون ملت‌هاست»^۲ به یک مصداق دین و آن هم نه دین اسلام بلکه یک دین جعلی مانند یهود و مسیحیتِ فعلی که تحریف شده‌اند استناد می‌کنند و می‌گویند اموری مانند تفتیش عقائد و تنگ نظری‌های کلیسا زمینه شد تا بشر

۱. تاریخ فلسفه، ج ۷، ص ۳۹۳.

۲. همان، ص ۳۰۸. Die Religion ... ist das Opium des Volkes

پیشرفت نکند، و با همین نگاه دین اسلام را نیز به تاراج می‌زنند. علاوه اینکه برای نقد دین باید به متون دینی مراجعه کرد نه رفتار دینی مدعیان دین‌داری و حتی دینداران.

نقد استدلال گروه اول: خلط دین با جامعه، خلط خرافه با واقعیت است: طبق این استدلال باید دین انسان را به علم‌آموزی و اندیشیدن دعوت نکرده بلکه پرهیز دهد، اما آنچه در دین اسلام دیده می‌شود نه تنها نهی از علم‌اندوزی نیست، بلکه در حساس‌ترین فرصت‌ها با خرافات مبارزه کرده و حتی پاداش‌های مهمی برای علم‌اندوزی مطرح می‌کند تا جائیکه می‌گوید: «بهشت مشتاق کسی است که طالب علم باشد» و در حدیثی دیگر از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «طلب علم مسیر صراط را کوتاه می‌کند»^۱ و در بیان دیگر نقل شده «ملائک بال‌های خود را برای جویای دانش پهن می‌کنند»^۲ آیه و روایت در این زمینه بسیار است.

همچنین اگر دین برابر با خرافه‌گرایی باشد، هرچه انسان دانشمندتر شد باید از دین فاصله‌ی بیشتری بگیرد و حال آنکه در عالم ثابت شده که دانشمندانی همچون بوعلی سینا و... مسلمان بوده‌اند و همچنی اگر دین برابر با خرافه باشد باید جاهلان دیندارتر باشند و حال آنکه اینگونه نیست.

نقد استدلال گروه دوم: دین حق فردی است نه اجتماعی
قائلان این گروه می‌گویند زندگی فردی پیچیده است در نتیجه باید دین وجود داشته باشد، اما در پاسخ باید گفت، زندگی اجتماعی نیز از پیچیدگی بیشتر برخوردار است

۱. ومن سلك طريقاً يلتمس فيه علماً، سهل الله له به طريقاً إلى الجنة.

۲. إن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم.

و همچنین وقتی گفتید «دین حق است» در متن همین دینی که حقانیتش [اگرچه در محدوده‌ی فردی] پذیرفته شد، یعنی قرآن و سنت تاکیداتی بر مسائل دنیوی و زندگی سیاسی وجود دارد، به عنوان نمونه تاکید دین بر ظلم‌ستیزی پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

طبق مبنای سکولار که می‌گوید دین از سیاست جداست، چگونه این رفتار پیامبران را می‌شود توجیه نمود! از طرفی دین را حق می‌دانند و از طرفی دخالتش در سیاست را صحیح نمی‌دانند ولی همان دین حق می‌گوید پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ باید ظلم ستیز باشند مردم هم باید حمایتش کنند!

متأسفانه اینگونه افراد برای توجیه تفکر خود وقتی پاسخی برای سوال دوم پیدا نمی‌کنند به سراغ متن دینی رفته و دین را تغییر می‌دهند، همانگونه که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را یک فرد ظلم‌پذیر معرفی کرده‌اند در حالیکه به صراحت به مؤمنین گفته شده مانند عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و یارانش ظلم‌ستیز باشید.^۱

نقد استدلال گروه سوم: دین حق است، قلمرو اجتماعی هم دارد ولی حاکم فقط خدا و معصوم

عقل نیز می‌تواند بفهمد که اینگونه تفکر راهی جز تعطیلی احکام دینی نمی‌برد، به تعبیر اینگونه افراد دچار تناقض هستند، از طرفی دین را حق دانسته و از طرفی حق را تعطیل می‌کنند، چراکه ایشان نیز پذیرفته‌اند قلمرو دینی به اجتماع هم سرایت می‌کند وقتی دین یک مقوله‌ی اجتماعی بود و ما آن را بکار نبستیم یعنی بخشی از دین را بکار نگرفتیم.

۱. صف، آیه ۱۴: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَمْثَلَ الَّذِينَ آمَنُوا أَلَمْ يَكُنْ اللَّهُ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ

از متون دینی نیز با دو دسته ادله می‌شود به این استدلال پاسخ داد، ادله‌ای که بر نیابت علمای دینی بعد از امام معصوم علیه‌السلام دلالت می‌کند، و ادله‌ای که بر حرمت تعطیلی احکام دینی اشاره دارد.

نقد استدلال گروه چهارم: دین امر قدسی است و ورود آن به دنیا آلوده‌اش می‌کند و محبوبیت دین کم می‌شود

منظور از «امر قدسی»^۱ این است که دین یک مسئله‌ای پشت‌ابری و غیر قابل دسترس می‌باشد که این تصور صحیح نیست یعنی اگرچه دین، مقدس است اما منظور از امر قدسی آن چیزی نیست که ما فارسی زبانان متوجه می‌شویم، «امر قدسی» بازگردان واژه‌ی The Holy است ولی معادل آنچه ما به آن مقدس می‌گوئیم بازگردان The Numinous به معنای آسمانی و با جلال است.

به هر حال باید توجه داشت منظور از قدسی بودن دین در این شبهه، مقدس بودن آن نیست، همانطور که واژه‌ی «ارزشی» در حمله به مؤلفه‌های دینی به معنای «ارزشمندی» نیست بلکه به معنای خیالی و اعتباری است، و آنچه ما به عنوان ارزش به معنای ارزشمند در فارسی از آن یاد می‌کنیم معادل واژه‌ی Worth است درحالی‌که بازگردان «ارزشی» با معنای اول Value می‌باشد.^۲

بنابراین اصل این شبهه خودش دین‌زدائی است، اما ما امر قدسی را به معنای مقدس فرض نموده و به این استدلال پاسخ می‌دهیم.

باید دید چه چیزی باعث کاهش محبوبیت دین می‌شود و آیا این آلودگی به

۱. The Holy.

۲. از این قبیل واژگان استعماری از طریق ترجمه‌ی ناصواب بسیار در بازار وجود دارد....

دین سرایت می‌کند و یا به شیوه‌ی حکومت! برای اینکه بتوانیم عوامل کاهش محبوبیت بررسی کنیم لازم است در دو سطح به دین نگاه کنیم، سطح اعلی یعنی صاحب دین، و سطح پائین یعنی سطح دستورات دینی؛ قطعاً کسی که قائل به قداست دین می‌شود در قداست صاحب دین و دستورات دینی شکی ندارد، اما آنچه باعث کاهش محبوبیت می‌شود نیز از دو حال خارج نیست، یا کاهش محبوبیت از جانب دوستان دین است و یا از جانب دشمنان دین، از جانب دوستان دین مؤلفه‌هایی مثل بی‌عدالتی، ظلم و این قبیل موارد می‌تواند سطح دینداری و محبت به دین را کاهش دهد و از طرف دشمنان دین، مؤلفه‌هایی مانند عدالت، مساوات و اینگونه موارد می‌تواند دشمنی‌شان را افزایش دهد. بنابر آنچه گفته شد، سیاست باعث آلودگی و کاهش محبوبیت دین نمی‌شود.

حمله‌ی اعراب و اسلام زدایی از ایران

برای مقابله با ولایت اسلامی برخی این شبهه را مطرح می‌کنند که: چرا باید از دینی تبعیت کنیم که با جنگ و ریخته شدن خون ایرانیان به دست ما رسیده؟! مردم پرشیای بزرگ (ایران قدیم) مردمی پیامبر دیده بودند، چراکه اکثر پیامبران آسمانی در پارس بزرگ دعوت خود را رسمی کردند [همانگونه که مزار بیش از سی پیامبر در ایران کوچک شده‌ی فعلی این مسئله را تأیید می‌کند]، پیامبر اسلام نیز یکی از همین ایرانی زادگان است که به واسطه‌ی هجرت جدش ابراهیم به بیابان مکه در آنجا متولد شد.^۱

پیامبر اسلام پس از اعلام رسمی رسالت آسمانی اش، به حاکمان جهان که خسرو پرویز هم یکی از آنها بود نامه‌ای نوشت، خسرو پرویز نامه را آغاز نکرده پاره نمود، و به حاکم یمن (بازان فرزند ساسان) که از سوی خسرو فرماندهی حجاز و تهامه را نیز به عهده داشت، دستور داد تا گزارشی از محمد، پیامبر اسلام داده و او را دستگیر کند.

بازان نیز جهت اطاعت اوامر ملوکانه‌ی پادشاه دو نفر ایرانی به نام‌های بابویه و خُره‌خسرو را به مدینه فرستاد تا از ماجرا کسب اطلاع نموده و تا پیامبر اسلام را دستگیر نمایند.

محمد به سوالات آنها پاسخ داد اما از آمدن همراه آن دو نفر سر باز زد و به آنان گفت: خسرو پرویز به دست پسرش (شیرویه) کشته شده و دیگر نیاز به دستگیری من (محمد) نیست؛ آن دو ایرانی خبر را به باذان رساندند و باذان لختی تأمل نمود تا از صحت این خبر مطلع شود، مدتی نگذشت که خبر تأیید شد و همین موضوع زمینه‌ی اسلام آوردن باذان و چند گروه از ایرانیان را فراهم آورد.

۱. حضرت ابراهیم در ایران بزرگ شهر بابل متولد شده و زندگی می‌کرد.

خبر اسلام آوردن حاکم و گروه‌های حکام و تجار ایرانی از طریق همین تجار به ایرانیان رسید، مردم ایران بزرگ با دعوت چهره به چهره‌ی تجار ایرانی تازه مسلمان به اسلام گرویدند، برخلاف اعراب، ایرانیان، متمدن و دیندار بودند بر همین اساس اسلامی را که با دعوت پیامبران آسمانی سابقشان مطابقت داشت یعنی اسلام شیعی را پذیرفتند؛

اما دیری نپائید که پیامبر اسلام از دنیا رفت و حکومت اسلامی به دست خلفائی غصب شد که اساس کارشان از بین بردن تفکر اسلام ناب بود، برای همین ایرانیان به جرم شیعه بودن مورد رضایت خلفای جعلی اسلام نبوده و به قتل عام ایرانیان و سادات زادگان پرداختند و پس از قتل عام ایرانیان به اسم اسلام، حکام اموی و عباسی را بر مسند خلافت که چه بگوییم، سلطنت ایرانیان نشانند؛

متأسفانه آنچه در کتب درسی تاریخ به ما آموزش داده می‌شود تاریخی می‌باشد که توسط ادوارد براون، محمدعلی فروغی، التون دانیل و ... نگاشته شده و آغاز اسلام ایران زمین را از نبرد قادسیه معرفی می‌کنند در حالیکه این نبرد در راستای اسلام زدائی ایرانیان صورت پذیرفته نه اسلام آوری ایشان.

علت مخالفت با تشکیل حکومت اسلامی

جالب است بدانید، دشمنان با تشکیل یک حکومت به ظاهر اسلامی هیچ مخالفتی ندارند، همانگونه که با کشوری همچون عربستان سعودی، که مهد اسلام نیز هست مخالفتی نداشته بلکه دوستی هم می‌ورزند؛ ولی با تشکیل حکومتی که اسلام را به میدان بیاورد کاملاً مخالفند، ما اگر در تاریخ صد ساله اخیر مطالعه کنیم، علت مخالفت با روحانیون اصیل را خواهیم دید، متأسفانه گروههایی از خارج و داخل، توطئه کنان به ضد روحانیت قلم می‌گیرند و به ضد روحانیت صحبت می‌کنند و حتی در رستای اهداف خود رسانه‌ها را نیز به خط می‌کنند.

چون در قریب به صد سال سابق دیدند پیرمردی مثل میرزای شیرازی، در یکی از دهات عراق «سامره» وقتی که دید ایران به دلیل قرارداد ننگین تنباکو در معرض فشار خارجی‌ها هست، یک سطر نوشت و همه قوای خارج و داخل نتوانستند در مقابل این یک سطر استقامت کنند و حتی بستگان ناصرالدین شاه و حرم‌سرای خود آن جائز نیز ترتیب اثر داده و قلیان‌ها را شکستند، و دیدند وقتی انگلیسها به عراق هجوم آورده‌ند و عراق را در معرض استعمار قرار داده بودند، یک پیرمرد [میرزا محمدتقی] به مردم امر جهاد و حکم دفاع داد و مردم قیام کردند.

در مشروطه نیز دیدند که یک ملّا یا چند ملّا در نجف و چند معمم و ملّا در تهران اساس استبداد و حکومت خودکامه‌ای که در آن وقت بود را به هم زدند، و مشروطه را مستقر کردند، در این میان عده‌ای تلاش داشتند مشروطه را استعماری کنند، اما مرحوم شیخ فضل الله رحمته الله ایستاد که مشروطه باید مشروع باشد و اساساً باید قوانین موافق اسلام باشد. متمعّم قانون اساسی از کوشش ایشان بود، مخالفین، که یک همچو قدرتی را در روحانیت می‌دیدند، کاری کردند در

ایران که شیخ فضل الله مجاهد، مجتهد دارای مقامات بالای معنوی و علمی، توسط یک نفر روحانی نما،^۱ در دادگاهی ساختگی محاکمه و در میدان توپخانه، در حضور جمعیت به دار کشیده شود.

برای دشمنان اسلام از این نظر که اداره‌ی حکومت اسلامی با یک مرجع تقلید و یا یک عالم عادل باشد، فرقی ندارد، برایشان این نکته مهم است که اسلام اجرا نشود، چون می‌دانند اسلام در مقابل قدرت‌طلبی ایشان ایستاده و برای دفاع از انسانیت، قدرت‌طلبی می‌کند، بنابراین دشمنان اسلام، به روحانی هم کاری ندارند، اینها به اسلام کار دارند، چراکه اسلام باعث تقویت و اثرگذاری کلمات یک روحانی می‌شود.

اما استعمارگران با جنگ روانی و حربه‌های اینگونه، طوری فضای ذهنی مسلمانان را تغییر می‌دهند تا به نظر آورند اسلام حکومت و تشکیلات حکومتی ندارد و اگر هم احکامی داشته باشد، مجری احکام ندارد، و خلاصه اینکه اسلام فقط قانونگذار است و پرواضح است که این تبلیغات، جزئی از نقشه استعمارگران، برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت است، ناگفته پیداست که این حرف اجانب با معتقدات اساسی اسلام مخالف است.^۲

شایسته است در ادامه به بررسی سیره‌ی اسلامی در زمینه‌ی برقراری حکومت الهی اشاره‌ای داشته باشیم:

۱. امام خمینی علیه السلام؛ من کراراً گفتم که من با هر که معمم است و اسم خودش را روحانی گذاشته است موافق نیستم. و من کراراً گفتم که روحانی که بر خلاف مسلک روحانیت و اسلام عمل بکند و توطئه‌گر باشد این از ساواکی بدتر است. برای اینکه ساواکی، ساواکی است و این ساواکی به صورت معمم، و لباس روحانیت پوشیده است. قضیه این نیست که من بگویم هر که عمامه سرش هست، این مورد تأیید است. خیر، من از بسیاریان متنفرم، و بسیاریان را هم اعتقاد به آنها ندارم. [صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۵۹]

۲. موسوی خمینی، روح الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۲۰.

پیامبران الهی ﷺ

در نظام زندگی پیامبران الهی، مبارزه با قدرت طلبی استکبار، و ترویج حکومت الهی، یعنی پیامبران علیهم السلام به دنبال براندازی حکومت طاغوت و اجرای حکومت الهی بودند، در قرآن آیات مختلفی در تائید این مطلب وجود دارد^۱ که در برخی از آیات مسئله‌ی اطاعت‌پذیری از پیامبران به وضوح دیده می‌شود.^۲

از حضرت عیسی علیه السلام که در دنیای امروز تصویری تحریف شده از او را به نمایش گذاشته‌اند قرآن طی بیان آیات جهاد و مبارزه اینگونه نقل نموده است: «از شما [حواریون] چه کسی مرا در راه خدا یاری می‌کند»^۳ علامه طباطبایی رحمته الله علیه با کنار هم قرار دادن جملاتی که خداوند به مومنین عصر پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم گفته است و جملاتی که عیسی علیه السلام به یاران خود گفته است اینگونه نتیجه می‌گیرد که حضرت عیسی علیه السلام به یارانش دستور به جهاد داده است^۴ و یا در سخنان نوح علیه السلام نیز دیده می‌شود که می‌گوید: «خدایا ایشان نافرمانی‌ام می‌کنند

۱. نساء ۶۹ / ۸۰ / مائده ۷ / ۹۲ / اعراف ۱۹۲ / ۱۹۷ / انفال ۱ / ۲۰ / توبه ۷۱ / حدید ۸ / ۱۶ / ۲۵ / صف ۱۴ و ...

۲. نساء، آیه ۶۴: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» و ما هیچ رسولی نفرستادیم، مگر برای این که مردم او را به خاطر اینکه از طرف ما است اطاعت کنند...

۳. صف، آیه ۱۴.

۴. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۴۴۰-۴۴۱: «از اینکه جمله "نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ" محاذی و مقابل جمله "مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ" قرار گرفته، و مطابق آن واقع شده، معلوم می‌شود که معنای هر دو جمله یکی است، یعنی معنای جمله "نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ" هم "مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ" است. پس اینکه مخاطبین در جمله "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ" انصار خدا باشند، معنایش این است که انصار رسول خدا (ص) در نشر دعوت و اعلا‌ی کلمه حق باشند، و در این راه جهاد کنند، و این همان ایمان آوردن به رسول خدا (ص)، و اطاعت قاطع و صادق او در اوامر و نواهی او است، هم چنان که از سیاق آیات سوره هم همین معنا استفاده می‌شود.»

و فرمانبردار کسی شده‌اند که در مال و اولادشان نیز خسارت آورده^۱ در زندگی سایر پیامبران نیز این مواضع استکبار ستیزی و براندازی حکومت طاغوت به وضوح مشهود است.

معصومین علیهم‌السلام

در زندگی ۲۵۰ ساله‌ی معصومین علیهم‌السلام نیز همین رویکرد به چشم می‌خورد که البته هر یک از معصومین علیهم‌السلام با شرایط خاص خودشان به مبارزه با استکبار و قدرت‌طلبی طاغوت پرداختند و اینگونه نبود که هر کدام یک کلاس درس یا منبر برای سخنرانی داشته باشند و فقط برای مردم درس اخلاق بگویند و یا علوم دینی تدریس کنند، همین روحیه‌ی مبارزه‌گری ایشان علیهم‌السلام باعث می‌شد تا بخش زیادی از زندگی خود را در زندانها و یا تحت نظر حاکمان مستبد به سر کنند و از نشانه‌های درستی این حرف، به شهادت رسیدن همه‌ی ایشان علیهم‌السلام است، اگر سعی در براندازی طاغوت نداشتند دلیلی نبود که حاکمان مستبد ایشان را به قتل برسانند. البته هر کدام از معصومین علیهم‌السلام برای مبارزه با ظلم و طاغوت، مناسب و متناسب با زمان خود عمل می‌کردند، گاهی با سکوت، گاهی با میدان آمدن، و گاهی نیز با برگزاری جلسات ذکر مصیبت و این قبیل تاکتیک‌های مبارزاتی بدون خشونت.

۱. نوح، آیه‌ی ۲۱: «قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا»

۲. البیقین، ابن طلوس، ص ۴۸۶: از آنجا که اهداف معصومین و خط و مشی ایشان یکی بوده «همه‌ی آنها یک نور» هستند، کلهم نور واحد.

فقها و علمای اسلام

شروع انقلاب اسلامی زنگ خطری بود برای دو قدرت جهانی، و آنها این انقلاب را متضاد با منافع خویش می‌دانستند. از طرفی دیگر انقلاب اسلامی با قدرت تمام، توانایی اسلام را برای اداره جهان به اثبات رساند. فقهای مسلمان خصوصاً شیعه نیز همچون پیشوایان خود همواره در مبارزه با استکبار و قدرت‌طلبی طاغوت پیشگام بودند، بر همین اساس یکی از اساسی‌ترین موضوعات که دشمن اسلام درصدد تخریب آن است، جایگاه **روحانی اصیل** می‌باشد.^۱ نباید فراموش کرد که انقلاب اسلامی ایران توسط امام علیه السلام آغاز نشده

شهید مدرس

در یک مجلس از مجالس سابق که مرحوم «سید حسن مدرس» در آن مجلس بود، التیماتومی از دولت روس آمد به ایران که اگر فلان قرارداد مالی را با ما منعقد نکنید ما با شما وارد جنگ می‌شویم. دولت ایران هم به مجلس فشار آورد که باید این را تصویب کنید. مدرس جزء کسانی بود که مخالفت کرد و شروع کرد به عده جمع کردن.^۲

یکی از مورخین امریکایی، ماجرای آن روز را اینگونه می‌نویسد: «یک روحانی با دست لرزان آمد پشت تریبون ایستاد و گفت: آقایان، حالا که بناست ما از بین برویم چرا به دست خودمان برویم. و دستور دولت را رد کرد. مجلس به خاطر مخالفت او جرأت پیدا کرد و رد کرد و هیچ غلطی هم نکردند.»

۱. نویسنده منکر وجود کلاهبرداران و شیادان در میان مُعمّین نیست. ولی بین کسی که از حوزه فقط

عمامه را فهمیده و کسی که عمامه را نشانه‌ای برای خدمت قرارداده فرق اساسی وجود دارد.

۲. عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، متن ج ۳، ص ۵۵۳.

میرزای شیرازی

عین السلطنه در خاطرات خود اینگونه می‌نویسد: «گمان ندارم بعد از ائمه هدی دیگر به کسی آن قدر اطاعت داشته باشند و همچو حکمی را یک مرتبه بیست کرور جمعیت به جان و دل قبول کنند. الان سیگار یا غلیان کشیدن بدتر از شراب و عرق خوردن است. هرکس سیگار یا قلیان در کوچه بکشد جمع شده پدرش را درمی‌آورند و کتک مضبوطی می‌زنند».^۱

مضمون فتوای میرزای شیرازی که بساط قرارداد ننگین را جمع کرد همین چند سطر است: «بسم الله الرحمن الرحيم. اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است. این واقعه به نام «رژی» معروف است که ناصر الدین شاه انحصار دخانیات ایران را به مدت پنجاه سال به شخصی انگلیسی به نام «تالبوت» واگذار کرده بود که پس از فتوای میرزای شیرازی این امتیاز لغو شد».^۲

امام خمینی رحمته الله

مبارزه‌ی سیاسی امام خمینی رحمته الله با طاغوت و نفوذ کلمه‌ی ایشان در مردم بر کسی پوشیده نیست.^۳ ایشان در یکی از سخنان خود در مورد لزوم وحدت در مقابل حکومت‌ها و دولتهای طاغوتی می‌گوید: «این مسلمانها باید هم را پیدا بکنند، خودشان را پیدا بکنند، خیال نکنند که ابرقدرتها چه هستند. نخیر، همچو

۱. روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. فرهنگ جامع تاریخ ایران، ج ۲، ص ۸۱۱.

۳. سعید سیرجانی (ضد انقلاب): پشت‌سر خمینی ۱۴۰۰ سال قدرت اسلام خوابیده، او پیرمرد مجتهد است، وقتی او یا همیشه مردم حرکت می‌کنند و این کار خیلی سختیه.

حرفهایی نیست در کار. هم خودشان را پیدا بکنند، و هم با هم اجتماع بکنند، با هم وحدت داشته باشند، تا ان شاء الله پیروز بشوند، و پیروز می‌شوند، ان شاء الله. امیدواریم که این انقلابات و نهضتهایی که در بین مسلمین پیدا شده همه جا برود و همه جا با هم باشند، و با وحدت کلمه و اتکال به خدای تبارک و تعالی، که منشأ همه پیروزیهاست، ما به پیش برویم، و همه ممالک اسلامی وحدت کلمه، و زیر بیرق اسلام زندگی مرفه آبرومندانه بکنند ان شاء الله تعالی». ^۱ امام خمینی رحمته الله علیه از فقهائی بود که به دستور او شاه ایران مخلوع، و دست اجانب (اسرائیل، آمریکا انگلیس) از این مملکت کوتاه شد. به گفته‌ی ایشان: «مرتجعان و وابستگان به امریکا، چه بخواهند و چه نخواهند، این حرکت رو به ادامه و استمرار است».^۲

امام رحمته الله علیه در مقابل حادثه، «کاپیتولاسیون»^۳ نیز موضع سختی گرفتند، بیانات ایشان در سرتاسر کشور پخش شد و دستگاه وابسته‌ی به امریکا، احساس خطر کرد، بر همین اساس با اعمال فشار بر امام رحمته الله علیه و تبعید ایشان تصور می‌کردند انقلاب اسلامی از حرکت باز می‌ایستد.

۱. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۲۳.

۲. حدیث ولایت، ج ۴، ص ۲۹۸، ۱۵/۳/۱۳۶۹، سخنرانی در دیدار با علما، روحانیون و مسؤولان استان خراسان.

۳. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۱۵۰: حق قضاوت کنسولی. لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا و خانواده‌های آنها، ابتدا در سال ۱۳۴۲ و در زمان نخست وزیری «اسدالله علم» به تصویب رسیده بود و در سال ۱۳۴۳ و در زمان نخست وزیری «حسنعلی منصور» دوباره در مجلس شورای ملی و سنا به تصویب رسید. به موجب این لایحه، مستشاران نظامی امریکا و تکنسینهای وابسته و اعضای خانواده و خدمه آنها اعم از نظامی و شخصی از شمول قوانین قضایی ایران معاف شده و با آنها همانند دیپلماتها و اعضای سیاسی سفارتخانه‌های خارجی رفتار می‌شد. تصویب این لایحه در مجالس ایران که به معنای قانونی شدن سند اسارت و بندگی ملت و دولت ایران به دست امریکا بود، مورد اعتراض شدید امام قرار گرفت.

امام خامنه‌ای داماد

در زمان کنونی نیز زمامدار اسلامی وظیفه دارد با استکبار ستیزه نموده و طاغوت را از میان بردارد، بر همین اساس رهبره ایران اسلامی می‌گوید: «ما با هیچ کدام از ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها سر سازش نداریم. سازش، امروز نابودی تا آخر است؛ دفن اسلام است تا آخر دنیا، مردم باید محکم بایستند و از اسلام و کشور دفاع کنند و از توطئه‌ها به خود هراس راه ندهند که اگر کمی عقب‌بنشینند، باید دست از اسلام بکشیم و تکلیف ما برخلاف این است. باید با قدرت به پیش برویم و با قدرت با همه کسانی که به ما می‌خواهند تجاوز و تعدی کنند مبارزه کنیم و زندگی ابرومند نداشتن و زندگی زیر بار بودن هزار مرتبه [بدتر] از اینکه انسان بمیرد، مردن بر او شرف دارد».

ولایت مطلقه

شاید در بادی امر از واژه‌ی مطلقه اینطور به ذهن خطور کند که مطلقه یعنی تام‌الاختیار و هرچه دلش خواست، اما اینگونه نیست، همانطور که در صفحات قبل نیز گفته شد، شرایط ولایت فقیه طوری هست که اصلاً جا برای رفتار دلبخواه و تحکم وجود ندارد؛ به تعبیر امام خمینی رحمته الله علیه: «اسلام یک نفر فقیه را، اگر بخواهد دیکتاتوری بکند از ولایت ساقطش می‌کند»^۱.

بله؛ در هر حکومتی حاکم برای اجرای قوانین آن حکومت اختیار مطلق دارد و حتی در صورت تعارض مصلحت یک قانون با قانون دیگر می‌تواند رفع تعارض بین قوانین، آن هم بر حسب مصلحت جامعه‌اش انجام بدهد، فرقی هم بین حکومت اسلامی و غیر اسلامی در این دایره‌ی اختیارات وجود ندارد.

در موضوع ولایت اسلامی، منظور از مطلقه این است که فقیه در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هست که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معین گشته است.^۲

علت اصلی لغزش برخی افراد در مورد واژه‌ی مطلقه این است که در تعریف انواع حکومت، واژه‌ی مطلقه در دو نوع حکومت وجود دارد، یک نوع از حکومت سلطنتی،^۳ و دیگری حکومت ولایت فقیه؛ اما پر واضح است که صرف شباهت

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۱۱.

۲. موسوی خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، متن، ص ۴۳.

۳. شکلی از نظام حکومت است که در آن رئیس کشور عنوان پادشاه یا ملکه را دارد. مهمترین ویژگی این نوع نظام، جانشینی ارثی و بر اساس حق طبیعی (ژن خوب) است. حکومت سلطنتی گاه نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در دست شاه بوده و قوای سه‌گانه از او ناشی می‌شود که آن را **سلطنت مطلقه** گویند. و گاه اقتدارات شاه توسط مجلس قانونگذاری محدود می‌شود و وضع قوانین به نمایندگان مردم تفویض می‌گردد. این نوع حکومت را «سلطنت مشروطه» نامند.

دو واژه دلیل بر یکی بودن مفاهیم نیست، چه بسا در هر زبانی این اشتراک لفظ وجود داشته باشد.

مانند واژه‌ی قانون در سیاست، در سیاست اسلامی قانون یعنی احکامی که خداوند وضع می‌کند ولی در سیاست سکولار قانون یعنی احکامی که انسان وضع می‌کند اما هر دو از واژه‌ی قانون استفاده کرده‌اند.

مطلقه، در حکومت سلطنتی به این معناست که هر چه سلطان تشخیص داد و بر اساس میل خودش اجرا کند چراکه آنجا بحثی از دین وجود ندارد؛ اما در حکومت اسلامی مطلقه یعنی هر چه ولی فقیه تشخیص داد و بر اساس دستورات دین اسلام اجرا کند.

البته شایان توجه است، فقیه اختیارات اختصاصی معصومین علیهم‌السلام که مرتبط با مقامشان بود و همچنین اجازه‌ی دخالت در امور شخصی مردم را ندارد.^۱ همانطور که سابق بر این نیز گفته شد، در تفکر اسلامی مفهوم حکومت و زمامداری با ولایت عجین شده است، در مفهوم ولایت چند نکته نهفته است: رعایت مصلحت مولی علیه^۲ و اطاعت‌پذیری توأم با محبت نسبت به ولی.

۱. سوال یکی از خواننده‌های جزوه‌ی اولیه: اگر یک فرد در زندگی شخصی خود مشغول جاسوسی علیه حکومت اسلامی باشد چطور؟

پاسخ: جاسوسی یک رفتار شخصی نیست اگرچه در محدوده‌ی شخصی باشد، امور شخصی تعریفش معلوم است، کدام خانه را بخرم، با چه کسی ازدواج کنم، با فرزندم چه برخوردی کنم و این قبیل مسائل، که برخی می‌پرسند آیا ولی فقیه بی هیچ دلیلی بگوید همسرت را طلاق بده بر من واجب است؟ متأسفانه به دلیل عدم آموزش صحیح مردم، در ماجرای ولایت مطلقه اینگونه سوالات را از ما می‌پرسند؛ ناگفته پیداست اگر فقیه در این امور آنهم بدون دلیل دخالت کند، ولایت از او ساقط می‌شود...

۲. بر همین اساس مطابق فتوای تمام مراجع تقلید، اگر پدر که بر فرزند نابالغ خود ولایت دارد بخشی از مال فرزند را بدون در نظر گرفتن مصلحت فرزندش بکار گیرد ولی بعد از بلوغ فرزند از آن معامله رضایت نداشته باشد پدر ملزم به پرداخت خسارت می‌شود، این یعنی رعایت مصلحت؛ نگاه اسلام به ولایت اینگونه است.

[استفتائات (بهجت)، ج ۳، ص ۲۴۹]

پذیرش ولایت اسلامی، پذیرش دیکتاتوری

دیکتاتوری یعنی دیکته کردن نظر خود و تحمیل کردن آن بر دیگران، معصومین علیهم‌السلام و حاکمان دینی تا جائیکه به هدف اصلی اسلام و مصلحت مسلمین خطری وارد نشود، نظری را دیکته نمی‌کنند اما در مواضعی که خطر جدی مسلمین و هدف اسلام را تهدید کند یقیناً بر اساس وظیفه از اسلام دفاع می‌کنند، همانگونه که امام حسن علیه‌السلام سکوت کرد و امام حسین علیه‌السلام قیام و رفتار هر دو بزرگوار صحیح بود.

معصومین علیهم‌السلام و مقابله با دیکتاتوری

حکومت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

یکی از سیره‌های معروف نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عدم استبداد و خود رأی بودن ایشان بود، تا حدی که در برخی اتفاقات صدر اسلام علی‌رغم اینکه نظر جمع را قبول نداشت اما نظر خودشان را تحمیل نمی‌کرد که در این میان ماجرای غزوه اُحُد از معروف‌ترین ماجراها در این زمینه است، که در جلسه‌ی مشورتی این غزوه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز نظر خود را به عنوان یک پیشنهاد [نه دستور حاکمانه] مطرح کردند اما نظر جمع چیز دیگری بود در نتیجه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مطابق نظر جمع عمل کرده و متأسفانه منجر به خسارت‌های سنگینی به اسلام شد.^۱

حکومت امام علی علیه السلام

در دوران حکومت امام علی علیه السلام نیز اینگونه وقایع به چشم می‌خورد که معروف‌ترین آنها ماجرای حکمیتِ عمروعاص و ابوموسی اشعری هست، که امیرمؤمنان علی علیه السلام با اصل حکمیت مخالف بودند چه رسد به حکمیت این دو نفر اما به این دلیل که نظر غالب بر جریان حکمیت بود، این نظر که مخالف نظر خودشان نیز بود را پذیرفتند.^۱

حکومت امام حسن مجتبی علیه السلام

یکی از اتفاقات تلخ در حکومت امام حسن مجتبی علیه السلام پذیرش صلح تحمیلی بر مسلمین بوده است،^۲ برخی از منتقدان زمان ایشان می‌گفتند امام حسن علیه السلام جنگ طلب است و برای همین پیشنهاد صلح معاویه موافق نیست، اما با اقدامات متعدد نظامی، فرهنگی و اقتصادی که معاویه برای رسیدن به هدف خود یعنی غصب ولایت اسلامی، انجام داد جای تعجبی باقی نمی‌گذارد که وی اولین پیشنهادکننده‌ی صلح باشد، به حدی که در ازای به دست آوردن سلطه‌ی عمومی^۳ حاضر باشد هر گونه تعهدی، [البته از نوع غیر تضمینی] به امام حسن علیه السلام بسپارد؛ در هنگامی که هنوز طرفین برای جنگ در شور و التهاب بودند معاویه نقشه‌ای طرح کرد و فعالیت خود را بیش از آنچه برای تنظیم اردوگاه و تدبیر امور

۱. علامه امینی، الغدير، ج ۲۰، ص ۲۱۰.

۲. موسوعه کربلاء، لیب بیضون، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶: معاویه «من با شما برای آن که نماز بگذارید یا روزه بدارید یا حج بجای آرید یا زکات بپردازید، ننگیدم، بلکه جنگیدم تا امیری شما بدست آرم».

جنگ بکار می‌برد، در اجرای این نقشه متمرکز ساخت. نقشه این بود که پیشنهاد صلح انجام شود، صلحی که در ادبیات معاویه، همان جنگ است ولی به سبک غیرنظامی،^۱ او می‌گفت: اگر زمامدار اسلام این پیشنهاد را پذیرفت که هیچ، وگرنه با گفتمان سازی، صلح را به زور بر او تحمیل کرده تا به هر قیمتی از شروع جنگ جلوگیری نماید، چراکه لشکر نظامی معاویه توان مقابله با لشکر اسلام را نداشت، بر همین اساس با ایجاد جنگ روانی توانست گفتمان عمومی «از جنگ خسته شدیم» را به راه اندازد تا روحیه‌ی مقاومت مردمی را کاهش داده و به اهداف خود برسد. به هرحال با دسیسه‌های مختلفی که ایجاد نمود کار را به جایی رساند که زمامدار حکومت اسلامی علیرغم بیان صریح نظر خودش نسبت به پیشنهاد صلح معاویه،^۲ صلح را بپذیرد. بنابراین امام حسن مجتبی علیه السلام علیرغم اینکه حاکم و زمامدار بود و می‌توانست نظر خود را اِعمال نماید، نظر مقابل، یعنی «پذیرش صلح» را پذیرفت.^۳

جالبتر این است که معاویه پس از آنکه امام حسن علیه السلام به عهد خود یعنی تحویل دادن زمامداری، معاویه به منبر رفت و گفت که تمام حرفهایی که گفتم، من قرار دادم، زیر پایم!^۴

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶: معاویه «... جنگیدم تا امیری شما بدست آرم».
۲. اعیان الشیعۀ، محسن الامین، ج ۱، ص ۵۷۰: الا ان معاویة دعانا لأمر لیس فیہ عز و لا نصفة... بدانید معاویه پیشنهادی به ما داده که در آن نه عزتی هست و نه انصافی...
۳. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۱۸: قصه امام حسن و قضیه صلح، این هم صلح تحمیلی بود؛ برای اینکه امام حسن، دوستان خودش، یعنی آن اشخاص خائنی که دور او جمع شده بودند، او را جوری کردند که نتوانست خلافتش بکند، صلح کرد؛ صلح تحمیلی بود. این صلحی هم که حالا به ما می‌خواهند بگویند، این است
۴. شیخ راضی آل یاسین، صلح الحسن علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۶: «الا و ان کل شیء أعطیت الحسن بن علی تحت قدمی هاتین لا أفی به» و انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۴، ۴۶: الفتوح، ج ۴، ص ۱۴۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶: «... کل شرط شرطته لکم فهو مردود، و کل وعد و عدته أحدا منکم فهو تحت قدمی».

رهبران انقلاب اسلامی ایران و مقابله با دیکتاتوری

حکومت امام خمینی علیه السلام

پذیرش نظر مخالف در قانون اساسی: در ماجرای تنظیم و تصویب شرایط رهبر در قانون اساسی امام علیه السلام قائل بودند فقاقت و عدالت برای زعامت کفایت می کند اما عده ای از علما می گفتند باید بجای فقاقت شرط مرجعیت را بنویسیم، امام علیه السلام با این مسئله مخالف بودند اما به دلیل عدم استبداد رأی با نظر جمع موافقت کردند، اما بعداً خود آقایان به این نتیجه رسیدند که شرط مرجعیت، شرط لازمی نیست و همان علم به قانون اسلام و عدالت کفایت می کند، بنابراین برای کسب اجازه در راستای اصلاح قانون اساسی نامه ای خدمت امام علیه السلام نوشتند که ایشان اینطور پاسخ داد: «من این را می گفتم، ولی دوستان در شرط «مرجعیت» پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست».^۱

پذیرش قطعنامه: در ماجرای جنگ تحمیلی جهانی علیه ایران، پس از هشت سال دفاع از میهن، شکست دشمن قطعی بود، آمریکا که بزرگترین آتش بیار و حامی این نبرد بود با قطعی شدن شکست عراق و حامیانش اعلام کرد «تا امروز این جنگ به نفع ما بود ولی از این لحظه سودی برای ما ندارد» و به هر حال با هر حيله و مکرری که بود قطعنامه ۵۹۸ را به امام علیه السلام تحمیل کردند، از آنجاکه با شواهد موجود پیروزی ایران بر عراق و شکست هیمنه ی پوشالی استکبار جهانی قطعی بود ایشان با پذیرش قطعنامه مخالفت می کردند و در پیامهای مختلف خود

علیه این قطعنامه سخن گفتند، در یکی از سخنان ایشان اینگونه آمده: «خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده‌های معظم شهدا! و بدا به حال من که هنوز مانده‌ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سر کشیده‌ام، و در برابر عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می‌کنم».^۱

امام خمینی به عنوان زمامدار و حاکم حکومت اسلامی می‌توانست رأی خود را که به نفع جامعه‌ی اسلامی نیز بود تحمیل کند اما بنا بر آموزه‌های اسلامی که استبداد رأی را صحیح نمی‌داند و همچنین مصلحت امت اسلام که عدم رعایت آن باعث اختلاف شدید و شکست قطعی انقلاب اسلامی می‌شد، نظر باطل دیگران را پذیرفتند که در برخی موارد مثل مورد اول، منتخبان مردم در زمان حیات ایشان متوجه اشتباه خود شده و آن را اصلاح کردند و در برخی موارد همچون قطعنامه ۵۹۸ هنوز هم بصورت شفاف اشتباه خود را نپذیرفته‌اند، البته با خاطره سازی برای امام علیه السلام می‌شود گفت ایشان بصورت تلویحی این خیانت خود را مطلع بوده‌اند... [خدا عاقبت ما را ختم به خیر کند].

حکومت امام خامنه‌ای علیه السلام

پذیرش کنترل نسل: در ماجرای کنترل نسل لایه‌های پنهان بسیاری وجود دارد که به برکت فضای مجازی برخی اسناد، از این ماجرا صفحه برداشته و برخی از ابعاد آن را آشکار نموده‌اند، به عنوان مثال کسبکه مسئول این وقایع در پس از انقلاب اسلامی بود طی مصاحبه‌ای تعریف می‌کرد که نزد امام رفتیم و از ایشان خواستیم از این طرح حمایت کنند امام نمی‌پذیرفت، به آقای خامنه‌ای متوسل شدم ایشان

سکوت کرد و مجبور شدم به سراغ قائم مقام رهبری آقای منتظری بروم، ایشان موفق شد رضایت امام را جلب کند! البته در کتاب کنترل نسل ضربه‌ای سهمگین آیت‌الله خزعلی جلسه‌ای که آن فرد با آقای خامنه‌ای داشتند را تعریف می‌کند و می‌گوید: «ما نیز حضور داشتیم، ایشان با این مسئله شدیداً مخالف بودند!»

در این ماجرا هم می‌بینیم علرغم مخالفت شدید با این نظر، نظر به اصطلاح کارشناسی دیگران پذیرفتند که پس از چند سال متولیان این مسئله به اشتباه خود اذعان نموده ولی تنها رهبر انقلاب امام خامنه‌ای «مَظَلَّة» همان فردی که شدیداً مخالف این طرح بود از اسلام و مسلمین عذرخواست.

پذیرش مذاکره با آمریکا: یکی از گفتمان‌های مهم در سالهای اخیر مسئله‌ی «مذاکره با آمریکا» می‌باشد که بین مسئولان کشور و رهبر انقلاب «مَظَلَّة» اختلاف نظر واضحی وجود دارد که این اختلاف نظر به مردم نیز سرایت کرده و گسترده بودن این مسئله موجب گفتمان سازی خوب یا بد بودن مذاکره با آمریکا شده، در این میان رهبر انقلاب «مَظَلَّة» و تبعاً قشری از ملت مخالف مذاکره با آمریکا هستند و در مقابل نیز برخی مسئولان و تبعاً قشری دیگر از ملت موافق مذاکره با این کشور، رهبر انقلاب «مَظَلَّة» نظرات خود را بصورت شفاف و عمومی پیرامون خسارت‌های فراوان مذاکره با آمریکا بیان کردند، حتی در یکی از بیانات به صراحت گفتند: «مذاکره‌ی با آمریکا ممنوع است به خاطر ضررهای بی‌شماری که دارد و منفعتی که اصلاً ندارد»^۱ ولی این اختلاف نظر سبب نشد تا ایشان مانع خواست دولت شود و اجازه‌ی مذاکره به دولت را دادند،^۲ آیا این امکان وجود نداشت که

۱. بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و خانواده‌های آنان، ۱۳۹۴/۰۷/۱۵.

۲. رهبر انقلاب: «من با مذاکره‌ی با آمریکا مخالفم و دولت جمهوری اسلامی، بدون اجازه‌ی من امکان ندارد چنین کاری را بکند و خودشان هم قاعداً با چنین کاری موافق نیستند». ۱۳۶۹/۰۲/۱۲

ایشان نظر خودشان را تحمیل کنند؟

دخالت در انتخابات: یکی از موارد مهم در جریانات سیاسی هر کشور، انتخابات آن کشور است، زمامدار هر حکومتی می‌تواند با تصرف غیرعادلانه در رأی مردم انتخابات را به سمت و سوئی سوق دهد که خود می‌پسندد و حتی می‌تواند برایش توجیهاتی نیز درست کند مثلاً اینکه: مردم نمی‌فهمند به چه کسی رأی بدهند و این قبیل توجیهات... اما در اسلام یکی از اصول مهم برای رشد جامعه، آزاد گذاشتن مردم در انتخاب حتی اگر به خلاف رأی و نظر زمامدار باشد، است، رهبر انقلاب در سفارشی به ملت ایران این موضوع را اینگونه مطرح کرده‌اند: «آنچه که اهمیت دارد، تشخیص شما و رأی شما است. باید خودتان تحقیق کنید، ملاحظه کنید، دقت کنید، از انسانهای مورد اعتمادتان بپرسید، تا به اصلح برسید و اصلح را انتخاب کنید. رهبری، یک رأی بیشتر ندارد. بنده ی حقیر مثل بقیه‌ی مردم، یک رأی دارم.»^۱

یک خاطره: در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی رحمته یکی از دانشجویان از رهبر ایران این سوال را می‌پرسند: «لطفاً نظر صریح خود را راجع به لوایح دوگانه دولت که این روزها در سطح رسانه‌ها جنجال زیادی برایش ایجاد کرده‌اند، بیان فرموده و راهنمایی‌های لازم را برای روشن شدن افکار مبذول فرمایید.»

ایشان در پاسخ می‌گویند: «درباره محتوای این لوایح، بنده قطعاً اظهارنظر نمی‌کنم. این که ایشان فرمودند نظر صریحتان را بگویید، بنده نظر غیر صریح را هم نمی‌گویم! این کار، یک روند قانونی دارد. مجلس در این جا شأنی دارد، دولت و شورای نگهبان هم شأنی دارند، راه قانونی هم وجود دارد که باید

طی شود. هر لایحه‌ای که دولت به مجلس بدهد و شورای نگهبان آن را بگذرانند، طبعاً معتبر است؛ هم برای بنده و هم برای شما. هر کدام هم این روند را طی نکند، طبعاً معتبر نیست. بنابراین درباره محتوایش بنده نظر نمیدهم»^۱.

خط قرمز در مسامحه

اسلام و زمامدار اسلامی تا حدی اجازه‌ی همراهی با نظر و رفتار مخالف دارد که به مصلحت مسلمین و اسلام صدمه‌ای وارد نشود، قبلاً گفتیم، ولایت یعنی در نظر گرفتن مصلحت اسلام و مسلمین، آنجائی که مصلحت اسلام در خطر بود باید مصلحت را بر همه چیز ترجیح داد، حتی بر حق مسلم خود؛ همانگونه که تاریخ می‌گوید، امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌توانست آن وقتی که احساس می‌کرد حق او ضایع شده، قیام کند؛ علی که از کسی نمی‌ترسید، حتی چند قدمی برای احقاق حق برداشت تا به تاریخ بگوید من به دنبال حق بودم اما همین چند قدم را تا مرز مصلحت اسلام و مسلمین برداشته بود نه بیشتر، یعنی آنجا که دید مصلحتی وجود نداشته بلکه مفسده خواهد داشت و اگر ادامه دهد نه تنها ولایت بلکه اصل اسلام از بین می‌رود، مظلومانه به میدان می‌آید و می‌گوید: «دیدم انگیزه‌های مخالف با اصل دین، دارد در دلها زنده میشود، دشمنانی هستند، مخالفینی هستند، میخواهند از موقعیت استفاده کنند، لذا من آمدم وسط میدان، از اصل دین دفاع کردم؛ از حق خود گذشتم و عبور کردم»^۲، وقتی هم می‌بیند با سکوتش اسلام به خطر می‌افتد مقتدرانه وارد میدان میشود؛ و «از هیچ

۱. ۱۳۸۲/۰۲/۲۲

۲. نهج البلاغه، نامه ی ۶۲: «فأمسکت بیدی یدی حتی رأیت راجعاً الناس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى

محق دین محمد صلی الله علیه و آله».

چیز نمیترسد، هیچ ملامتی او را از راه بر نمی‌گرداند»^۱. در نتیجه تا زمانی حاکم و زمامدار اسلامی مجاز است با مخالف [چه در نظر و چه در رفتار] مدارا کند که اصل اسلام و منافع ملی یا به تعبیری جامع، «مصلحت» به خطر نیافتد. منافع ملی یعنی منفعی که با هویت ملت در تعارض نباشند.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۳۶۰: «لایخاف فی الله لومه لائم».

۲. یکی از حاضرین: منافع ملی که بر اساس اسلام باشد را ممکن است عده‌ای قبول نداشته باشند، آیا این با منفعت آنان تعارض ندارد؟

پاسخ: خیر، چون قبلاً هم گفتیم، ما معتقدیم آنچه اسلام برای انسان و حتی بشر، برنامه ریزی می‌کند اختصاصی به تفکر خاص ندارد بلکه اسلام در برنامه‌ی اجتماعی‌اش منافع تمامی انسانها را در نظر می‌گیرد، یعنی اگر کسی برای انقلاب و ایران و عظمت و پیشرفت و آبادی کشور کار کند، منافع همه‌ی قشرها و آحاد کشور را هم تأمین نموده است. مگر اینکه بگوئیم عده‌ای به جای رفاه ملی، رفاه شخصی را در نظر می‌گیرند که آن خیانت است.

علت حمایت جمهوری اسلامی از کشورهای دیگر

این سوال که «چرا جمهوری اسلامی از کشورهای دیگر حمایت می‌کند؟»، نوعی شیطننت دارد، به این دلیل که اسلام بی‌مقیاس و بی‌حساب از کشور یا قومی دفاع نمی‌کند بلکه از مظلوم دفاع می‌کند؛

علاوه بر اینکه دفاع از مردم مظلوم جزئی از هویت ملی ایرانیان است، هویت ملی یعنی سابقه‌ی تاریخی، فرهنگی، اعتقادی، و سرمایه‌های گوناگون معنوی مانند استقلال و آزادی، از هر طریق که به هویت ملی مردم ایران زمین توجه کنیم دفاع از مظلوم جزئی از هویت ملی ایرانیان است، اگر از نظر سابقه‌ی اعتقادی نگاه کنیم، یا از طریق سابقه‌ی فرهنگی و تاریخی هم نگاه کنیم ملت ایران ملتی بودند که همواره به مظلومان کمک می‌کردند؛

و دیگر اینکه جامعه‌ی ایران امروز یک جامعه‌ی مسلمان است و تنها راهی که دنیای اسلام برای حفظ منافع ملتهای اسلامی دارد، اتحاد کلمه بر محور اسلام می‌باشد؛

هویت ملت ایران با اعتقاداتشان عجین شده از طرفی هدف استکبار، محو هویت ملی و دینی در دنیای اسلام، بخصوص در خاورمیانه است و تنها راه مقابله با این هدف، اتحاد و همبستگی بیشتر، با تمسک و ترویج اسلام و با ایستادن در مقابل زیاده‌خواهی‌های امریکا و مستکبران عملی است.

بنابراین برای حفظ منافع ملی در تمامی دولتهای اسلامی، برای اتحاد ملت‌ها، و ادای مسؤولیت تاریخی انسانیت، باید روی نقاط اساسی هویت امت اسلامی تکیه نمود؛ دفاع از ملت فلسطین، استقلال کامل عراق و سپردن اختیار به ملت عراق، دفاع از ملت افغانستان و حتی از ملتهای مسلمان در اروپا و آسیا و آفریقا یکی از این نقاط اساسی هویت اسلامی و هویت قرآنی و احکام قرآن

است؛ البته این مسئله را نباید فراموش کرد «ما مثل دولت‌مردان امریکا جنگ طلب نیستیم - آنها جنگ‌طلبند و دنبال جنگند - اما آن جایی که پای عزت این ملت و منافع این کشور به میان بیاید، ما اهل فداکاری هستیم»^۱.

بنابراین هدف از حمایت‌ها و حضورهای مستشاری جمهوری اسلامی ایران نسبت به کشورهای مظلوم، تسلط و دخالت در امور ایشان نیست،^۲ ضمن اینکه اینگونه حمایت‌ها زمینه‌ی گسترش تفکر اسلام ناب و صدور انقلاب به مرزهای بین‌الملل، و حتی به اقرار وزیر دادگستری رژیم صهیونیستی منجر به علاقه به تشیع در مناطق صهیونیست نشین نیز شده است.^۳

از اینکه کتاب حاضر را با حوصله مطالعه کردید سپاسگزارم، امیدوارم همواره در مسیر حق طلبی و حق‌جوئی موفق باشید.

محمدعلی عطاریه

۱. بیانات امام خامنه‌ای علیه‌السلام در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی علیه‌السلام، ۱۳۸۴/۰۱/۰۱.

۲. مانند شبکه‌ی وهابی کلمه و برخی اجانب شبهه افکن در شبکه‌های سلطنت طلب و ...

۳. www.ensaftalab.blog.ir/۱۳۹۷/۰۲/۳۰

فهرست منابع:

- قرآن کریم / نهج البلاغه
- ۱. روح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، تهران، مجموعه‌ی آثار امام خمینی، ۱۳۶۷.
- ۲. محمدتقی مصباح یزدی. «پرسش‌ها و پاسخ‌ها»، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
- ۳. علامه محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان.
- ۴. عبدالله جوادی آملی. «پیرامون وحی و رهبری»، قم: الزهراء، ۱۳۶۸.
- ۵. عبدالله جوادی آملی. ولایت فقیه، قم: اسراء، ۱۳۷۸.
- ۶. لطف الله صافی گلپایگانی. ضرورت وجود الحکومه او ولایة الفقهاء فی عصر الغیبة، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵ ق.
- ۷. شهید مرتضی مطهری. پیرامون انقلاب اسلامی.
- ۸. حسینعلی منتظری، ولایت فقیه و قانون اساسی، نشریه پیام هاجر.